

کتابخوان

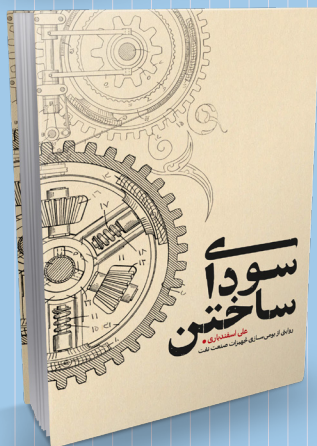
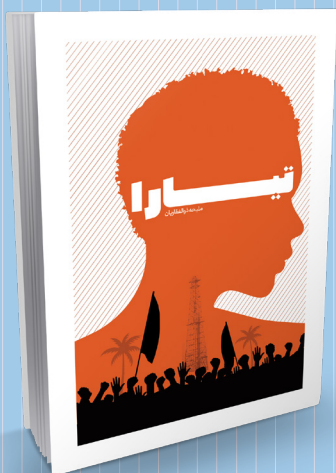
K E T A B K H A N

مجله کتاب و ادبیات صنعت نفت . شماره سوم

آبان ۱۴۰۴ . ۷۲ صفحه



انتشارات وزارت نفت به زودی منتشر می‌کند...



کتابخوان

نشریه انتشارات وزارت نفت

(این مجله با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی در صنعت نفت تولید و توزیع می شود)

تولید محتوا:

انتشارات اداره کل روابط عمومی وزارت نفت

دبیر:

مرجان سادات احمدی

همکاران این شماره:

سوده ابراهیم زاده، هدیه رهبری، غزاله صدر منوچهری

گرافیکست و صفحه آرا:

بهناز سعیدی

راه های ارتباطی:

آدرس: خیابان طالقانی، روبه روی وزارت نفت، پلاک ۳۷۸، طبقه سوم

کد پستی: ۱۵۹۱۸۱۶۸۱۱

شماره تماس: ۰۲۱-۶۱۶۲۶۰۷۸

پست الکترونیک: iranianpetropub@gmail.com

سایت: mop.ir/publications



(تمامی حقوق مادی و

معنوی این مجله متعلق به

انتشارات وزارت نفت است)

۳	دیباچه / به دنبال احیای روزهای روشن
۴	نفتی نویسان / «منوچهر بزرگمهر»؛ پیوند فلسفه و نفت
۶	نفتی نگاران / مردم‌نگار جنوب
۱۴	نفت خوانی
۱۶	کتاب خوانی
۱۸	گزارش ویژه / روشنائی فرهنگ با چراغ نفت
۲۹	یادداشت / روزی روزگاری، ترجمه
۳۲	از کارکنان
۳۹	مکتب جنوب / راوی رنج و امید
۴۱	یاد / فراق «ناصر تقوایی» و قصه‌ای پر غصه
۴۷	روایت / آنچه بیان نشد؛ ماجرای «فراماسوئری و نفت»
۵۳	نقد و نظر / پلی میان ادبیات و تجربه انسانی
۵۵	تُکی به تاریخ نشر / اخبار هفته، چاپ آبادان
۶۳	کلمه / چرا آنکه می‌گویید، نمی‌تواند بنویسد؟
۶۶	داستان / خانه حاج‌بی‌بی
۷۰	برگی از تاریخ / هفت‌خواهران نفتی پای میز مذاکره

به دنبال احیای روزهای روشن

داستانِ نفت، داستان بلند و دنباله‌داری در ایران است، داستانی که در همه لحظه‌ها و روزهای ایرانیان رخنه کرده؛ داستانی از نخل‌های خوزستان تا بلندی‌های زاگرس و خراسان. از روزی که این ماده سیاه‌رنگ بدبو از چاه شماره یک مسجدسلیمان فوران کرد، گذران زندگی هم برای مردم این دیار عوض شد، شاید سال‌های نخست کشف نفت، فقط کار بود کار، اما شرایط به سرعت تغییر کرد؛ تا جایی که «نفت» میان تفکر و عقاید و تفریح و خوشی مردم آمد و دهه ۳۰ و ۴۰ شمسی روزهای اوج پیوند نفت و فرهنگ شد و ادامه یافت. تغییرات تنها به کسب درآمد و توسعه شهری و آبادانی ختم نمی‌شد، هرچند با دید واقع‌گرایانه، بروز و ظهور نفت، ناهنجاری‌ها و آسیب‌هایش را هم به همراه داشت؛ از ضرری که به محیط زیست زد تا حضور نیروی خارجی و استعماری در کشور. با این حال، در همان وانفسای روند پرسرعت تغییرات مختلف، نفت از بسیاری از چهره‌های تأثیرگذار و برجسته فرهنگی حمایت کرد. در دوره‌ای که شرکت‌های عامل روی کار بودند، با فشار دولت وقت ایران، توسعه و اجرای اقدام‌های فرهنگی و اجتماعی رونق یافت؛ سالن‌های سینما و تئاتر

ساخته شد، اجرای برنامه‌های هنری فراوان شد، نشریه‌های مختلف منتشر شد و در اقدامی مهم، از نویسندگان و مترجمان ایرانی حمایت شد. این وضع، شرایطی را مهیا کرد تا چهره‌های بزرگ و پرافتخاری همچون محمدعلی موحّد، ابراهیم گلستان، نجف دریابندری، صادق چوبک، اسماعیل فصیح، حسن کامشاد و... علاوه بر اینکه به عنوان کارمند و مدیر در شرکت نفت فعالیت می‌کردند، به ترجمه و نگارش کتاب‌های ارزنده‌ای روی آورند. کتاب‌هایی که هنوز پس از گذشت چند دهه، روی پیشخان کتابفروشی‌ها هستند و جزء پرفروش‌ترین کتاب‌های ایرانی محسوب می‌شوند. اما پرسش اصلی این است، چه شد که اکنون و در این روزگار، از آن روزهای درخشان عبور کردیم و به کارِ صرفِ کارمندی روی آوردیم. بی‌شک «نفت» همچنان می‌تواند حامی و مشوق نویسندگان و چهره‌های فرهنگی باشد و از آنها حمایت کند. کتابخوان می‌خواهد این پیوند دوباره برقرار و محکم شود. آنها که دست به قلم هستند به انتشارات وزارت نفت بیایند و نوشته‌هایشان را چاپ و عرضه کنند. به امید اینکه بتوانیم فرهنگ و ادبیات را بار دیگر با حمایت نفت احیا کنیم. ■



«منوچهر بزرگمهر»؛ پیوند فلسفه و نفت

باطلی کردن سلسله مراتب اداری، به ریاست اداره حقوقی شرکت‌های عامل نیز دست یافت و تا سال ۱۳۵۵ که بازنشست شد، در این سمت فعال بود. فعالیت‌های حقوقی و مسئولیت‌های اداری، او را از علایق اصلی اش یعنی ادبیات و فلسفه دور نکرد. او که خود اهل قلم بود و در نفت هم سمت داشت، تلاش کرد تا از طریق نفت، دیگر اهالی قلم را توانمند و ورودشان به عرصه نفت را تسهیل کند. ارتباطش را با مطبوعات حفظ کرد و مناظرات قلمی او با احمد کسروی در روزنامه پند حاصل این ارتباط در دهه ۱۳۲۰ بود.

از اوایل دهه ۱۳۴۰ بود که آوازه منوچهر بزرگمهر به عنوان مترجم آثار فلسفی پیچید. او با تألیف و ترجمه آثار فلسفی نقش بزرگی در شناساندن فلسفه تحلیلی و فیلسوفان تجربه‌گرای غرب به ایرانیان داشت.

ترجمه آثاری از برتراند راسل و تألیف کتاب‌هایی از شمند همچون *فلسفه تجربی انگلستان*، *فلسفه چیست؟* و *فلسفه تحلیل منطقی* تنها بخشی از

آذر ۱۲۸۹ در تهران به دنیا آمد و آبان ۱۳۶۵ در آمریکا درگذشت. «منوچهر بزرگمهر» در مدرسه آمریکایی تهران تحصیل کرد و دو سال مدرسه حقوق را نیز گذراند. سال ۱۳۱۱ به انگلستان رفت. پس از اخذ کارشناسی حقوق از دانشگاه بیرمنگام، به ایران بازگشت.

هم‌زمان که بر توانمندی خود در رشته حقوق می‌افزود و در آن حوزه کار می‌کرد، به دلیل علاقه‌اش، ادبیات فارسی و عربی و مقدمات علوم اسلامی را نیز زیر نظر اساتیدی همچون جلال‌الدین همایی، محمود شهابی، شیخ علی جواهری و بدیع‌الزمان فروزانفر فراگرفت.

پس از اینکه در وزارت معارف، وزارت امور خارجه، شرکت بیمه و راه‌آهن مشهود کار کرد، در سال ۱۳۲۱ وارد صنعت نفت شد. کار خود را از اداره حقوقی شرکت نفت انگلیس - ایران در آبادان آغاز کرد.

مدتی هم رئیس انجمن شهر آبادان بود. سال ۱۳۳۳ به تهران منتقل شد.

مشاور ارشد حقوقی شرکت‌های عامل نفت بود و

فعالیت اوست.

ایرج افشار معتقد است: «بزرگمهر فلسفه‌شناس بود و یکی از بهترین معرفی‌کنندگان فلسفه غربی به ایرانیان و شاید [در این زمینه] پس از ذکاءالملک فروغی، کسی از بزرگمهر برتر نباشد.»

بزرگمهر تنها به تألیف و ترجمه اکتفا نکرد و در مقاطع مختلف از جمله کارشناسی ارشد و دکترای فلسفه دانشگاه تهران و برخی دانشگاه‌های دیگر منطق جدید و فلسفه تحلیلی و نیز متون فلسفی را به زبان انگلیسی درس می‌داد و بیش از پیش در شناساندن فلسفه و فلاسفه به نسل‌های جدید

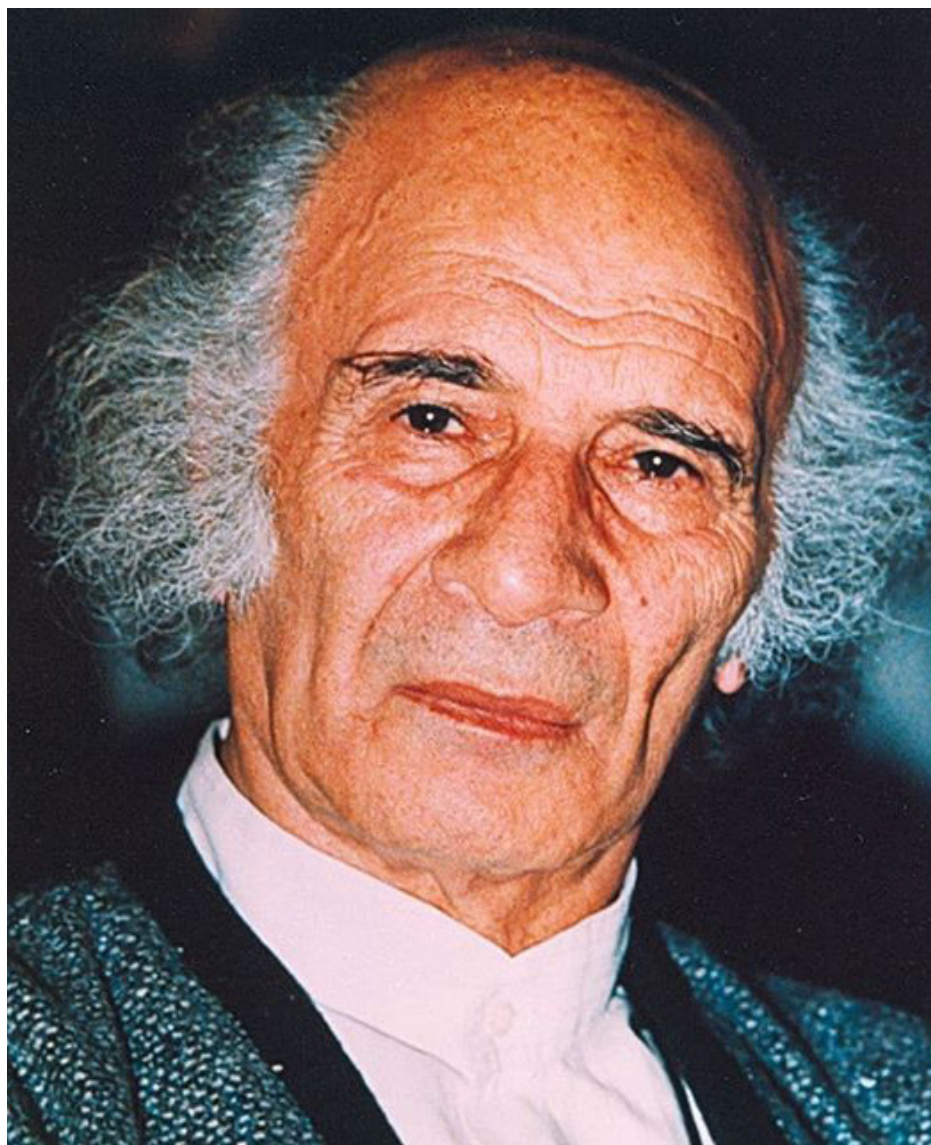
همت گماشت.

«فلسفه جدید به جای سعی در حل مسائل فلسفی، اصلاً وجود آنها را منکر شده و خود را راحت کرده است.

این وضع خیلی به وضع مهره‌های سفید و سیاه شعبده‌بازان شباهت دارد که درست در همان وقتی که بینندگان درباره رنگ و تعداد آنها اختلاف پیدا می‌کنند، استاد حقه‌باز مهره‌ها را غیب می‌کند و تماشاچیان را از زحمت تشخیص آنها خلاص می‌سازد.»

از کتاب فلسفه تحلیل منطقی ■





درباره جلیل ضیاءپور، نقش‌ها و نوشته‌هایش

مردم‌نگار جنوب

جلیل ضیاءپور (۱۳۷۸-۱۳۹۹) یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های هنر مدرن ایران بود؛ هنرمندی که نه تنها با نقاشی‌هایش، بلکه با پژوهش‌های مردم‌شناسی، نقدهای هنری و فعالیت‌های فرهنگی‌اش نقشی بنیادین در شکل‌گیری هنر نوگرایی ایرانی ایفا کرد. او را بسیاری «پدر نقاشی مدرن ایران» می‌دانند، لقبی که نه از سرِ عراق، بلکه از دل تحولی عمیق در نگاه هنری ایرانیان به تصویر، فرم و معنا برآمده است.



— دانشگاه: تهران - پاریس

راشکل داد: هنر باید زبانی جهانی داشته باشد و در عین حال، نباید ریشه‌هایش را در فرهنگ بومی خود از دست بدهد.

جلیل ضیاءپور در سال ۱۳۹۹ در بندر انزلی به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی او هم‌زمان با سلطنت رضاشاه و دوره نوسازی و ملی‌گرایی افراطی بود. این فضا شاید بذر علاقه او به «نو شدن» و گسست از سنت‌های کهنه را در ذهنش کاشت. استعداد او در نقاشی سبب شد تا برای ادامه تحصیل به تهران برود و در سال ۱۳۲۳ از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شود. اما نقطه عطف زندگی هنری ضیاءپور سفر او به اروپا و تحصیل در «مدرسه ملی هنرهای زیبای پاریس» (بوزار) بود. پاریس دهه ۱۹۴۰، با وجود آسیب‌های جنگ جهانی دوم، هنوز مرکز تپنده جهان هنر بود. ضیاءپور در این سال‌ها مستقیماً با جریان‌های مدرنیستی مانند کوبیسم، فوویسم و انتزاع هندسی آشنا شد.

— بازگشت به وطن: خروس جنگی

ضیاءپور در سال ۱۳۲۷ به ایران بازگشت و آنچه را دید، جامعه‌ای هنری توصیف می‌کرد که در خواب زمستانی عمیقی فرو رفته بود. نقاشی آکادمیک و تقلیدی از سبک‌های کلاسیک اروپایی (به‌ویژه کمال‌الملک) سیطره بی‌چون و چرای داشت. در پاسخ به این رکود، ضیاءپور به همراه گروهی از روشنفکران و هنرمندان پیشرو مانند غلامحسین غریب، حسن شیرازی و سهراب سپهری، هسته اولیه «انجمن هنری خروس جنگی» را در سال ۱۳۲۸ تشکیل داد. نام این جنبش، خود یک مانیفست بود:

«خروس» نماد بیداری و طلوع خورشید نوگرایی و «جنگی» به معنای Readiness برای این برد بود؛ آنها

او نه تنها فنون نقاشی را آموخت، بلکه روش «اندیشیدن» به هنر را فراگرفت. این دوره نگرش او



آمده بودند تا با صدای بلند خواب‌زدگان را بیدار کنند.

مجله خروس جنگی در دو دوره منتشر می‌شد:

انتشار دوره اول (۱۳۲۸ - ۱۳۲۹). در این دوره ۵ شماره

از مجله زیر نظر ضیاء پور، شیروانی و غریب منتشر شد و

در پشت جلد شماره‌های آن، این نوشته آمده بود:

«زیر نظر انجمن هنری خروس جنگی؛ هدف ما بالا

بردن سطح معرفت عمومی است.»

انتشار دوره دوم (۱۳۳۰). این دوره از مجله خروس

جنگی در ۴ شماره منتشر شد و نخستین شماره آن در

۱۵ خرداد همان سال انتشار یافت. در این دوره، ضیاء پور

به خواست خود کنار رفته بود و به جای او هوشنگ

ایرانی آمده بود.

قطع مجله بزرگ شد و در صفحه پشت جلد آن یک

بیانیه آمده بود به امضای انجمن هنری خروس جنگی:

غریب، شیروانی و ایرانی که ظاهراً بیشتر سطرهای آن

منعکس‌کننده عقاید هوشنگ ایرانی و نوشته او بود. این

بیانیه با عنوان «سلاخ بلبل» شامل ۱۳ بند بود.

آرم انجمن که نقش روی جلد مجله خروس جنگی

است، به دست جلیل ضیاء پور کشیده و نام آن به

پیشنهاد غلامحسین غریب انتخاب شده بود.

ضیاء پور یکبار دیگر درباره دلیل انتخاب نام خروس

جنگی می‌گوید:

«خروس از نظر ظاهر اندام موجودی قرص و مهاجم و

از نظر رنگ آمیزی، جلوه‌گر؛ از نظر هویت (در ادبیات

ما) نماینده فرشته بهمن و به عنوان طلایه، وظیفه‌اش

بیداری مردم بوده است و چون هیبت زیبا و رنگین

خروس به نقاشی نزدیک و خود نیز مظهر جنگ و مبارزه

است، نشانه‌ای مناسب برای اهداف انجمن محسوب

می‌شد.»

■ جنبش نوگرایی

ضیاء پور برای جنبش خود تنها شعار نمی‌داد؛ او یک

پشتوانه نظری قوی و منسجم ارائه کرد. مبانی فکری او

را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

■ **گسست از تقلید**؛ او به شدت با تقلید از طبیعت و

سبک‌های کهنه مخالف بود. از نظر او، دوربین عکاسی

این وظیفه را به‌خوبی انجام می‌دهد. وظیفه نقاش، نه

بازنمایی، بلکه «آفرینش» یک واقعیت جدید بر بوم بود.



■ تلفیق سنت و مدرنیسم؛ این شاید مهم‌ترین و در

عین حال پیچیده‌ترین بخش اندیشه ضیاء پور باشد. او نه طرفدار تقلید کورکورانه از غرب بود و نه مدافع سنت‌های ایرانی به شیوه‌ای محافظه کارانه؛ نظر او بر مبنای «بوم‌گرایی مدرن» یا «مدرنیسم ایرانی» بود. ضیاء پور معتقد بود: هنرمند ایرانی باید زبان جهانی مدرنیسم (مانند هندسه، تجرید و رنگ‌ها) را بیاموزد، اما

از موتیف‌ها، نمادها و روح هنر بومی ایران (مانند نقوش سفال‌های باستانی، مینیاتور، فرش بافی و کاشی کاری) برای خلق اثر خود بهره‌بردار.

■ **اهمیت رنگ و فرم؛** در آثار او، رنگ دیگر تابع فرم نبود، بلکه خود یک عنصر مستقل و بیانگر بود.



او از رنگ‌های تند، درخشان و اغلب متضاد (مشخصه فوویسم) استفاده می‌کرد. فرم‌ها نیز ساده، هندسی و اغلب برگرفته از نقوش تزئینی هنرهای سنتی ایران بودند.

— کوبیسم ایرانی

ضیاء پور از سبک کوبیسم برای ساده‌سازی فرم‌ها و ایجاد ترکیب‌بندی‌های هندسی استفاده می‌کرد. اما برخلاف کوبیسم اروپایی که بیشتر به اشیا و مناظر شهری می‌پرداخت، او کوبیسم را با عناصر بومی ایران تلفیق کرد.

در آثارش، فرم‌های شکسته و زاویه‌دار با نمادهای سنتی، رنگ‌های خاکی و چهره‌های مردمی ترکیب می‌شوند تا تصویری نواز ایران ارائه دهند. گفتیم که او معتقد بود که هنر باید از دل فرهنگ برخیزد، نه از تقلید صرف از غرب؛ به همین دلیل، در آثارش از نقوش فرش، معماری سنتی، و پوشاک محلی بهره می‌برد تا هنر مدرن را با هویت ایرانی پیوند دهد.

— مردم بر بوم

او برخلاف بسیاری از هنرمندان هم‌عصرش که به مضامین اسطوره‌ای یا انتزاعی می‌پرداختند، به زندگی واقعی مردم علاقه‌مند بود. او در آثارش به بازنمایی فرهنگ‌های محلی، پوشاک سنتی، آداب و رسوم ایلات و عشایر و زندگی روزمره مردم در مناطق مختلف ایران پرداخت. این نگاه مردم‌نگرانه نه تنها در نقاشی‌هایش، بلکه در ده‌ها جلد کتابی که درباره پوشاک، زیورآلات و آیین‌های ایرانی نوشت دیده می‌شود.

در آثار نقاشی او، چهره‌هایی با لباس‌های محلی، فرم‌های هندسی برگرفته از کوبیسم و رنگ‌هایی گرم و خاکی دیده می‌شود. او تلاش می‌کرد تا با ساده‌سازی فرم‌ها و استفاده از ترکیب‌بندی‌های مدرن، روح زندگی ایرانی را در قالبی نو به تصویر بکشد. در این میان، بخش عمده‌ای از آثارش به زندگی مردم جنوب ایران اختصاص دارد. او در سفرهای تحقیقی‌اش به مناطق جنوبی از جمله خوزستان، بوشهر و سیستان و بلوچستان، به مطالعه پوشاک، رفتار، و فرهنگ مردم پرداخت و توانست این مشاهدات را در نقاشی‌هایش بازتاب دهد.

آثاری مانند «زن بلوچ»، «مرد ایللیاتی»، «بازار محلی»



نقوش تزئینی روی لباس زن یادآور نقش‌ونگارهای هنرهای سنتی است؛ زنی با لباس محلی جنوب با استفاده جسورانه از رنگ‌های گرم و درخشان مانند قرمز، نارنجی و زرد که هم فضای گرم جنوب را تداعی می‌کند و هم از بیانگری فوویسم الهام گرفته است.

از جمله تابلوهای دیگر می‌توان به «زن بلوچ»، «بازار محلی جنوب»، «رقص بومی جنوب»، «چادرنشینان قشقایی و بختیاری»، «قایق‌های صیادی» و «دختران روستایی» اشاره کرد که همان ویژگی‌ها را در خود دارند: ساده‌سازی فرم‌ها، رنگ‌های مسلط و درخشان و نگاهی قوم‌گرایانه که با زبان مدرن بیان می‌شود.

و «رقص بومی» نمونه‌هایی از نقاشی‌هایی هستند که با الهام از زندگی مردم جنوب و شرق ایران خلق شده‌اند. در این آثار، چهره‌هایی با لباس‌های رنگارنگ، فرم‌های هندسی و پس‌زمینه‌هایی ساده دیده می‌شوند که هم‌زمان هم به سنت وفادارند و هم به مدرنیسم.

— چند نقاشی

یکی از معروف‌ترین آثار ضیاء‌پور تابلو «زن جنوبی» است که به‌نوعی گنجینه‌ای از اندیشه‌های او را با خود حمل می‌کند: «ایده» یک زن جنوبی که با زبان مدرن روایت شده؛

همان طور که اشاره شد، ضیاءپور از کوبیسم برای ساده سازی فرم ها و ایجاد ترکیب بندی های هندسی استفاده می کرد، اما برخلاف کوبیسم اروپایی، او این سبک را با عناصر بومی ایران تلفیق می کرد. در آثارش، فرم های شکسته با نمادهای سنتی، رنگ های خاکی و چهره های مردمی ترکیب می شوند تا تصویری نو از ایران ارائه دهند و این نقاشی ها همگی واجد همین ویژگی ها هستند.

■ پژوهش های مردم شناسی

یکی از جنبه های کمتر شناخته شده ضیاءپور فعالیت های گسترده اش در حوزه مردم شناسی بود. او در حدود ۳۰ جلد کتاب درباره پوشاک، زیورآلات، آیین ها و رفتارهای مردم ایران نوشت. این کتاب ها حاصل سال ها سفر، مشاهده و تحقیق میدانی بودند و به منابع معتبری در مطالعات فرهنگی ایران بدل شدند.

برخی از آثار نوشتاری پر شمار او در این زمینه عبارت اند از:

- تحقیقی درباره پوشاک «عبا» و «ارخالق» و «یل» و «کلجه»، (به سفارش دایرةالمعارف و دانشنامه ایران و اسلام)، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش از صدر اسلام تا اواخر دوره قاجاریه، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۹.





■ پوشاک ایل‌ها، چادرنشینان و روستاییان ایران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۶.

■ پوشاک باستانی ایرانیان تا پایان دوره ساسانیان، انتشارات اداره کل موزه‌ها و فرهنگ عامه وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۳.

■ پوشاک مردم کهن فلات ایران پیش از ورود آریاها تا دوره مادی‌ها، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۷.

■ پوشاک هخامنشی‌ها و مادی‌ها بر مبنای نقوش تخت جمشید، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۰.

— میراث و مؤخره

جلیل ضیاءپور نه تنها با آثارش، بلکه با تربیت نسل جدیدی از هنرمندان تأثیر عمیقی بر هنر ایران گذاشت. او استاد بسیاری از نقاشان نوگرای ایرانی بود و با نقدهایش فضای فکری هنر ایران را دگرگون کرد.

امروزه آثار او در موزه‌های معتبر، از جمله موزه هنرهای معاصر تهران، نگهداری می‌شوند و پژوهش‌هایش در دانشگاه‌ها محل درس و بحث هستند.

او الگویی است از هنرمندی که هم نقاش بود، هم پژوهشگر، و هم روشنفکر فرهنگی. سرانجام، جلیل ضیاءپور، نقاش، پژوهشگر و مترجم، در ۳۰ آذر ۱۳۷۸ در تهران درگذشت و در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک سپرده شد. ■

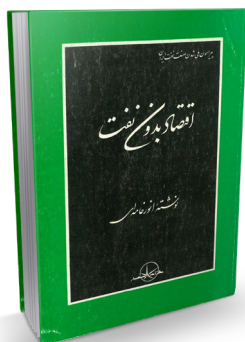


«مصدق» واقتصاد بدون نفت

معرفی کتاب اقتصاد بدون نفت

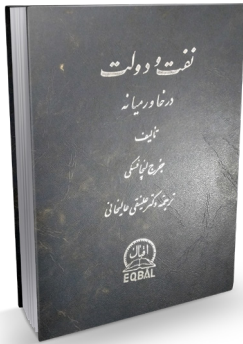
نویسنده: انور خامه‌ای

ناشر و سال انتشار: شرکت سهامی انتشار / ۱۳۶۹



واقع‌بینانه‌ترین، مؤثرترین و مفیدترین سیاستی بوده است که به سود ملت ایران و برای حفظ منافع و مصالح این کشور می‌شد اتخاذ کرد.» نویسنده در تحلیل رشد کمی شرکت‌ها و حجم سرمایه‌گذاری به سه علت اشاره می‌کند. علت نخست را شرایط ناپایدار زمان جنگ و اشغال کشور و علت دوم را حجم سرمایه کم برای تأسیس شرکت‌های بازرگانی می‌داند که در مقایسه با بخش‌های صنعت، معدن و آب و برق سرمایه کمتری نیاز داشت. علت سوم از نظر او، گردش سریع تر سرمایه در رشته بازرگانی بود. بر اساس آمارهای ارائه شده در کتاب، بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ می‌توان استنتاج کرد که سرمایه‌داری تجاری - مالی با محوریت واردات رشد چشمگیری داشته است. خامه‌ای ضمن نقد نویسندگان دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شمسی و دفاع از بازرگانی خارجی دولت مصدق، با آوردن جدولی از سیر بازرگانی خارجی سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۵ نشان می‌دهد در دوره دولت مصدق صادرات وضعیت مناسبی یافت و به رغم کاهش عمده صادرات نفتی، صادرات مواد غیرنفتی افزایش چشمگیری داشت. او در فصل پایانی هم تلاش دولت مصدق برای افزایش درآمد دولت و کاستن از هزینه‌ها را روایت می‌کند. ■

کتاب انور خامه‌ای با عنوان اقتصاد بدون نفت در ۲ بخش و ۹ فصل نگارش شده است. بخش نخست آن با نام «وضع اقتصادی ایران پیش از ملی کردن نفت» به شرح ساختار اقتصادی ایران پرداخته و بخش دوم با عنوان «وضع اقتصاد در دوران حکومت مصدق»، به ۹ فصل و چند زیرفصل تقسیم شده است. درج آمار در بخش دوم کتاب و به نقل از منابعی همچون نشریه بانک ملی، خاطرات و تألمات محمد مصدق، بیان آماری تحولات اقتصادی و روزنامه اطلاعات و دیگر منابع، این کتاب را منحصر به فرد کرده است. انور خامه‌ای اعتقاد دارد، تبلیغات گسترده و فراگیری که در طول چند دهه از «شکست اقتصادی دولت مصدق» می‌گویند، سبب فریب افکار عمومی شده است و هدف خود از نگارش کتاب را چنین بیان می‌کند: «هدف اصلی من از نگارش این کتاب در درجه اول این است که بطلان افسانه دورغین شکست اقتصادی مصدق که ساخته و پرداخته قدرت‌های بزرگ استعمارگر و بلندگوهای تبلیغاتی خارجی و داخلی آن‌ها است و نادرست بودن آن‌ها را به گونه‌ای انکارناپذیر نشان دهم... هدف دیگر من این است که نشان دهم سیاست اقتصادی حکومت مصدق با توجه به شرایط موجود آن زمان روی هم رفته



انتقاد به سیاست‌های نفتی در خاور میانه

معرفی کتاب نفت و دولت در خاور میانه

نویسنده: جرج لنجافسکی

مترجم: علی نقی عالیخانی

ناشر و سال انتشار: اقبال / ۱۳۴۲



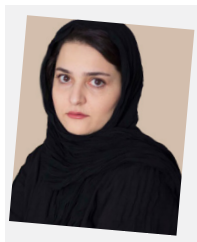
در نتیجه جهاد عمومی مردم، ایران صنعت نفت خود را که در دست بیگانگان بود ملی کرد، فکر نگارش این کتاب پیدا شد. جدال مزبور، مسائل اساسی متعددی را مطرح و ایجاب کرد که مجموع روابط موجود بین صنعت نفت و دولت در خاور میانه مورد بررسی جامعی قرار گیرد.»

این کتاب در سال ۱۹۶۰ و در شانزده فصل منتشر و با تلاش «علی نقی عالیخانی» به فارسی برگردانده شد و در سال ۱۳۴۲ با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین و از سوی انتشارات اقبال به بازار کتاب راه یافت. از آنجا که لنجافسکی در انتقاد از سیاست‌های کلان دولت‌های خاور میانه لحن ملایمی به کار گرفته بود، گروه‌های سیاسی رادیکال توجه چندانی به آن نکردند.

«رویه شرکت‌های نفتی، به خصوص مورد سه نوع انتقاد صریح قرار گرفته است. این انتقادات به ترتیب عبارتند از تهمان به سازش با سران فئودال، رفتار به صورت دولتی در دولت و بالاخره عدم توجه به بهبود اقتصادی کشور میزبان. این اتهامات اگرچه غالباً به طور غیر منصفانه‌ای مبالغه‌آمیز بوده‌اند، ولی با وجود این چندان بی اساس هم نمی‌باشند.» ■

جورج لنجافسکی (متولد ۱۹۱۵ - وفات ۲۰۰۰) کارمند وزارت خارجه لهستان در دوره جنگ جهانی دوم بود. او با اقامت چندساله در تهران و خدمت در سفارت لهستان با جامعه و تاریخ ایران و شرایط سیاسی خاور میانه آشنا شد. بارها به ایران و کشورهای خاور میانه سفر کرد و هم‌بین تجربیات، او را در تألیفاتش باری داد. برای شنیدن نظرات و خاطرات او از ایران می‌توان به مصاحبه‌ای که با او انجام و در سایت‌های مختلف بارگذاری شده است، مراجعه کرد. لنجافسکی در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی، نقطه نظرات خود درباره حکمرانی و سیاست خارجی پهلوی دوم، سیاستمداران دهه ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی و احزاب سیاسی را بیان کرده است. لنجافسکی در نخستین تألیف خود در سال ۱۹۴۹ میلادی با عنوان *عرب و شوروی در ایران*، *سی سال رقابت*، تسلط خود بر مسائل ایران در آغاز قرن بیستم را نشان داد. کتاب در سال ۱۳۵۲ با ترجمه «حورا یآوری» منتشر شد.

کتاب مورد نظر ما، *نفت و دولت در خاور میانه* است. لنجافسکی در مقدمه کتاب، از انگیزه‌اش از تألیف کتاب چنین نوشته است: «هنگامی که در سال ۱۹۵۱



ماجرایی از واقعیت، اما گذشته از ذهن

معرفی کتاب آذرباد

نویسنده: نسیم مرعشی

ناشر و سال انتشار: چشمه / ۱۴۰۴

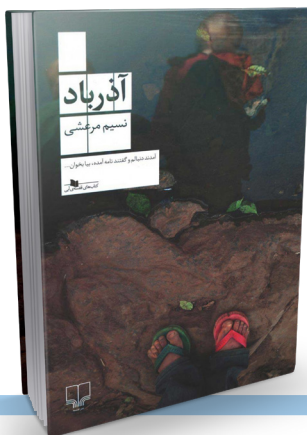
سرشار از توصیف‌های جاندار از استیصال، دلتنگی، رنج غربت و پذیرفته‌نشدن است. آدم‌هایی که یاد می‌گیرند در اوج ناامیدی و درد، لحظه‌های کوچک شادمانی را پاس بدارند و رنجشان را با هم قسمت کنند. نویسنده با نثری روان و تأثیرگذار از زبان آذرباد، داستان زندگی و رنج مهاجرانی را روایت می‌کند که از وطن خود دور افتاده‌اند؛ آنها نه هویت خود را از دست داده‌اند و نه هنوز هویت تازه‌ای یافته‌اند و در انتظارند تا در وطن جدید، مأوایی یابند. «من چند آدم مختلف بودم و اینکه بین‌شان حرکت می‌کردم، بازی قشنگی بود. من این بازی را خوب بلد بودم؛ چون وقتی کشورت را عوض می‌کنی، چیزهای دیگری هم عوض می‌شود. مثلاً اگر شوخ باشی، در کشور جدید خجالتی می‌شوی. یا هرچقدر باهوش باشی، در کشور جدید احق به نظر می‌آیی. می‌توانی بمیری و هربار آدم دیگری از خاک بلند شوی. من هنوز نمی‌دانستم دقیقاً باید چه کسی باشم و می‌توانستم تا وقتی که بفهمم، هرچه‌قدر که دلم می‌خواست آدم دیگری باشم.» ■

(ما، هم در غم غروب یکشنبه فرو می‌رفتیم و هم در غم غروب جمعه. و هر جا هر غمی بود ما در آن فرو می‌رفتیم، چون این طوری ساخته شده بودیم و این کار را خیلی خوب بلد بودیم.)
- برشی از متن کتاب -



مسئله مهاجرت در سال‌های اخیر از موضوعاتی است که به همه سطوح جامعه از جمله ادبیات نفوذ کرده و جریانی جهانی با عنوان ادبیات مهاجرت شکل گرفته است. در ایران نیز کتاب‌های زیادی با مضمون مهاجر، مهاجرت و هویت به نگارش در آمده و آذرباد یکی از آن کتاب‌های خوب است. این کتاب به قلم نسیم مرعشی در بهار ۱۴۰۴ از سوی نشر چشمه

روانه بازار شد. آذرباد، برشی از داستان زندگی دختری در کمپ مهاجران غیرقانونی در فرانسه است. در کمپ، تنها «آذرباد» است که زبان فرانسه می‌داند و واسطه مهاجران و نهادهای کشور مقصد است. اینجاست که زبان فقط وسیله برقراری ارتباط نیست، بلکه واسطه‌ای سیاسی هم هست. کتاب



در نوبت سلاخی، بدون هیچ اما و اگر

معرفی کتاب هرگز ترکم مکن

نویسنده: کازونو ایشی گورو

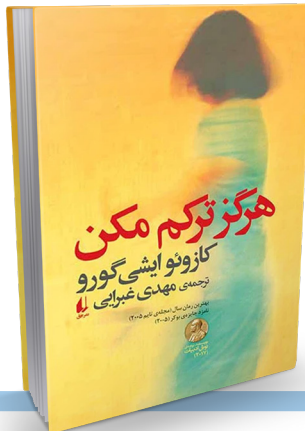
ناشر و سال انتشار: افق / ۱۳۹۵

شرایطی را ترسیم می کند. فضازمان داستان، انگلستان سال ۱۹۹۰ میلادی است و مادر پستوی یک آرمان شهر سرک کشیده ایم. کتی اچ مددکار اهداکنندگان در آستانه کناره گیری از شغل خود، سال های زندگی اش را مرور می کند. «از تنی که ردپای خودش را گم کرده است. تنی که حتی آغوش امن خودش نیست. تنی که بی تعلق و در تعلیق می بالد تا بی ترحم و بی تردید سلاخی شود.» ایشی گورو کتاب هرگز ترکم مکن را در سال ۲۰۰۵ منتشر کرد. این رمان به فهرست نامزدهای نهایی جایزه من بوکر همان سال راه یافت و در جوایز ادبی دیگر هم حضور پررنگی داشت. در انگلستان، مارک رومنگ در سال ۲۰۱۰ اقتباسی سینمایی از روی این اثر ساخت که بسیار تحسین شد. این رمان در سال ۲۰۱۴ افزون بر اقتباس

صحنه ای، در سال ۲۰۱۶ هم در ژاپن برای سریالی در شبکه تی بی اس اقتباس شد. نخستین بار انتشارات ققنوس در سال ۱۳۸۵ این رمان را با ترجمه سهیل سمی منتشر کرد. بعدها نشر افق این رمان را با برگردان مهدی غبرایی منتشر کرد. ■

نوبت تو رسیده باشد و بهت بگویند: خب، دقیقاً هشت ماه و سه روز دیگر اولین اهدایی ات را انجام می دهی. مگر برای همین مهم به دنیا آورده نشده بودی؟ خوب به خودت برس. شاید بتوانی تا اهدایی چهارم دوام بیاوری و مؤثرتر باشی. سردرگم نمی شوی، اگر شدی هم کسی در کنارت خواهد بود. یکی از خودتان. حتماً کمک می کند دل قوی کنی و جانزنی. فکرش را می توانستی بکنی سر مالکیت کبد و کلیه و قلبت چانه بزنی؟ فکرش را می توانستی بکنی بخواهی قدری سر رسید تحویل ارگان های حیاتی ات را، همان برداشت میوه جانت را به تعویق بیندازی؟ انگار همه زندگی از تولد تا مرگ توی سیستم کاشت و داشت و برداشت خلاصه شده باشد. سنتز و آمادگی و مصرف. فکرش را می توانستی بکنی برای «اهدا»

پرورانده شده باشی و حتی نتوانی به پیش نویسی دیکته شده سر نوشت یک سه نقطه / کمی بعد / یک جمله کوتاه توضیحی اضافه کنی؟ نتوانی اگر و اما و مگری پیش سلاخی تنت بیاوری؟ کازونو ایشی گورو، نویسنده انگلیسی ژاپنی تبار، در رمانی ویران شهری (دیستوپیا)، چنین





روشنایی فرهنگ با چراغ نفت

جلوه‌هایی از پیوند نفت و فرهنگ در تاریخ معاصر ایران

علی شروقی
روزنامه‌نگار



داستان نفت در ایران را معمولاً با خون نوشته‌اند. قول رایجی ست اینکه سیاه‌بختی‌های تاریخی ما را به نفت نسبت بدهند و کشف نفت در ایران را نقطه عطفی در تاریخ تیره‌روزی‌های ایرانیان بدانند. در واقع، نگاه رایج به مقوله نفت در ایران عمدتاً با نگاه ضداستعماری و باور معروف دایی جان ناپلئونی «کار انگلیسی هاست» گره خورده است.

باورهای رایج و اقوال معروف البته در عین اینکه ممکن است بخشی از حقیقت را بیان کنند، پیش می‌آید که بخشی دیگر از آن را هم مغفول بگذارند.



تبعیض‌آمیز داشته و در صورت تخلف، مجازات‌هایی سنگین، از تنبیه بدنی گرفته تا کسر حقوق و اضافه کار اجباری و اخراج بر آن‌ها اعمال می‌کرده است. اما ظاهراً بیرون دایره نفتی هم اوضاع گل و بلبل نبوده و مملکت چنان بلبشو و گرفتار قطعی و ظلم و چپاول و فساد حکومتی بوده که شرکت نفت انگلیس و ایران، با همه بدی‌هایش، مقابل آن بهشت می‌نمود و مردم از عقرب جراری که حکومت به جان‌شان انداخته بود به مار غاشیه آن پناه می‌برده‌اند.

در شرکت نفت، دست کم امنیت شغلی و حقوق بخورونمیری بود و زندگی می‌گذشت. در بحث از داغ

باور رایج در روایت داستان نفت در ایران مبتنی بر دردسرها و مظالم نفت است. این روایت اما دستاوردهای اکتشاف نفت در ایران، از جمله دستاوردهای فرهنگی آن را مغفول می‌گذارد. واقعیت این است که نفت تحولات مثبتی را هم با خود آورد و نقش مهمی در شکل‌گیری ایران مدرن ایفا کرد که نمی‌توان از کنار آن بی‌تفاوت گذشت.

نفتی شدن جنوب ایران پس از کشف نفت در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ خورشیدی) بسیاری از مردم جویای کار را به آنجا کشاند. می‌گویند، شرکت نفت انگلیس و ایران با کارگران ایرانی رفتاری ظالمانه و

و درفش شرکت نفت انگلیس و ایران باید به این هم توجه داشت که بیرون چه خبر بوده است.

نفت، تنبیه و مجازات می‌کرد، اما چیزهایی هم به مردم می‌داد که بیرون از منطقه نفتی از آن‌ها محروم بودند. نفت همچنین، به تدریج بر فرهنگ ایران هم تأثیر می‌گذاشت. اگر فقط بخواهیم با نگاه ضداستعماری به این تأثیر نگاه کنیم، خواهیم گفت که فرهنگی که با نفت وارد ایران شد قصد تخریب فرهنگ کهن ایران و تحمیل خود را داشت. قصد و نیت اما اگر هم واقعاً این بود، نتیجه متفاوت بود و کاملاً بر آن قصد منطبق نبود. حتی از همان دید معروف استعمارستیزانه هم که بخواهیم به قضیه نگاه کنیم، می‌توان گفت چه‌بسا تلاش غربی‌هایی که از نفت ایران بهره می‌بردند برای سلطه فرهنگی بر مردم مناطق نفت خیز و کارکنان ایرانی شرکت نفت، در تکاپوی جدی علیه همین سلطه نقش مؤثری ایفا کرد.

— کتابخانه الفی

خارجی‌هایی که برای کار در شرکت نفت به ایران می‌آمدند، فرهنگ و سبک زندگی خود را هم همراه داشتند. آن‌ها قرار نبود با فرهنگ ایرانی قاطی شوند، پس باید مدام در جریان آخرین تحولات سرزمین خودشان قرار می‌گرفتند و جدیدترین کتاب‌ها و نشریاتی را که در کشورشان منتشر می‌شد، می‌خواندند. آن‌ها باید نزدیک محل کار و زندگی‌شان کتابخانه‌ای می‌داشتند که این کتاب‌ها را در اختیارشان قرار دهد. همچنین، شرکت نفت باید چهره‌ای فرهنگی از خود ارائه می‌داد و فرهنگ دلخواه خود را به کارکنان ایرانی‌اش هم منتقل می‌کرد. این گونه شد که «کتابخانه الفی» در آبادان بنا شد؛ یکی از نخستین کتابخانه‌های عمومی مدرن در ایران؛ جایی که فقط کتابخانه در معنای معمولش نبود و محل آموزش زبان و برنامه‌های فرهنگی هم بود. در بحث از دستاوردهای فرهنگی نفت در ایران، نقش این کتابخانه را نباید از یاد برد، چون هم کانونی بود برای آشنایی با ادبیات کلاسیک و معاصر ایران و جهان، و هم محلی برای نمایش فیلم و برگزاری برنامه‌های فرهنگی نظیر نقد کتاب و آموزش زبان خارجی. این کتابخانه باب نخستین آشنایی‌های مردم جنوب را با ادبیات جدید غرب گشود و از این لحاظ، در معرفی این ادبیات به ایرانیان نیز نقش مؤثری ایفا کرد.

«کتابخانه الفی» یکی از نخستین کتابخانه‌های

عمومی مدرن در ایران

بود، جایی که فقط

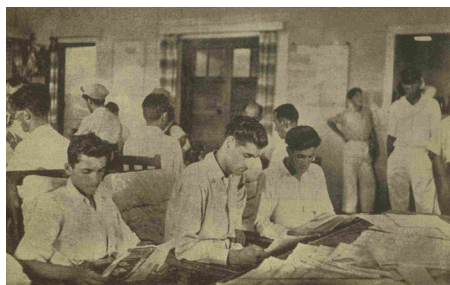
کتابخانه در معنای

معمولش نبود

و محل آموزش

زبان و برنامه‌های

فرهنگی هم بود.



— نفت و مطالعات ایران‌شناسی

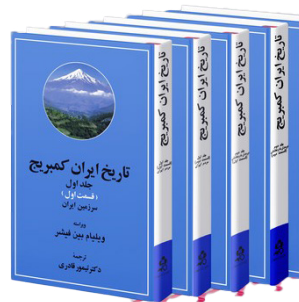
که البته این بودجه پس از انقلاب ایران قطع و هزینه ادامه انتشار «تاریخ ایران کمبریج» از منابع دیگری تأمین شد. تیم ویراستاری این کتاب متشکل از جمعی از خبره‌ترین محققان و شرق‌شناسان ایرانی و خارجی بود که از جمله آن‌ها می‌توان به سیدحسن تقی‌زاده و لارنس لاکهارت اشاره کرد. از دیگر پروژه‌های فرهنگی که شرکت ملی نفت ایران هزینه انجام‌شان را به عهده گرفت، می‌توان به اختصاص سالانه ۲۰ هزار دلار به مدت پنج سال برای تحقیقات و مطالعات ایران‌شناسی و فعالیت‌های آموزشی در این زمینه در دانشگاه پرینستون اشاره کرد.

— نشریه‌های نفتی

انتشار مجله از دیگر اقدام‌های فرهنگی شرکت نفت بود. شرکت نفت انگلیس و ایران چند نشریه داشته است؛ هم مجله‌ای هفتگی و هم روزنامه. در چاپخانه‌ای مجهز منتشر می‌شدند و تشکیلات عریض و طویلی داشتند و در آن‌ها افرادی مشغول به کار بودند که امروزه از آن‌ها به عنوان مشاهیر و چهره‌های برجسته و مهم و تأثیرگذار فرهنگ ایران یاد می‌شود. ابوالقاسم

اگر هم تلاش‌های فرهنگی شرکت نفت را در دوره‌ای که نفت ایران هنوز ملی نشده بود، تنها استعماری بدانیم، پس از ملی شدن نفت می‌بینیم که تکاپوهای فرهنگی تحت لوای «شرکت ملی نفت ایران»، رنگ‌وبویی ایرانی و ملی‌گرایانه به خود می‌گیرد. از جمله دستاوردهای این دوره از تاریخ نفت در ایران، می‌توان به کلیدخوردن پروژه تألیف کتاب *تاریخ/ایران کمبریج* اشاره کرد؛ کتابی هفت جلدی به زبان انگلیسی درباره تاریخ و جغرافیای ایران از اعصار باستان تا سال ۱۳۵۹. طرح تألیف *تاریخ/ایران کمبریج* در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷ خورشیدی) توسط آرتور آربری و حسین قدس نخعی، سفیر وقت ایران در لندن، ارائه شد. تأمین بودجه تألیف این کتاب را شرکت ملی

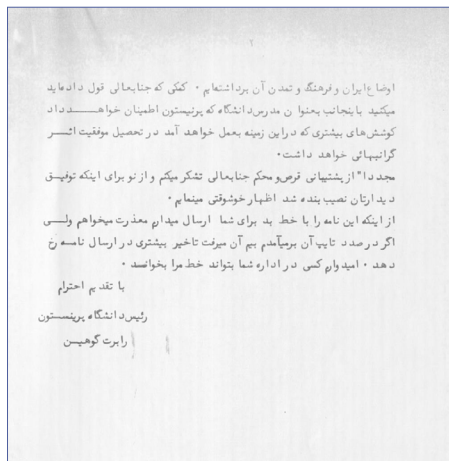
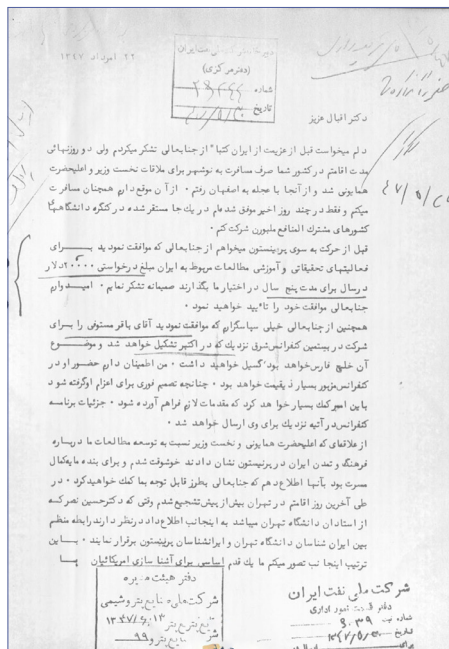
نفت ایران و انتشارش را انتشارات دانشگاه کمبریج به عهده گرفت. شرکت نفت مبلغ ۲۵ هزار پوند به انتشار این کتاب اختصاص داد



حالت، هوشنگ پزشک‌نیا، ابراهیم گلستان و بعدتر نجف دریابندری از این مشاهیر و چهره‌های مهم و سرشناسند. پس از ملی‌شدن نفت و خلع‌ید، مجله شرکت نفت تعطیل شد و روزنامه زیر نظر عبدالحسین علی‌آبادی و به سردبیری محمدعلی موحد به کار خود ادامه داد. سال‌ها بعد، امیرعباس هویدا بنیان انتشار مجله‌ای به نام کاوش را در شرکت نفت گذاشت. شماره نخست این مجله، که صادق چوبک نقش مؤثری در فراهم کردن مطالب آن داشت، سال ۱۳۳۹ در آمد. با این مجله چهره‌های فرهنگی مهمی همکاری می‌کردند که از جمله آن‌ها می‌توان به ابراهیم پورداوود، محمد قاضی، مسعود فرزند، محمود صناعی، فرخ غفاری و سعید نفیسی اشاره کرد. گفتنی‌ست، مجله کاوش با حق‌التألیف قابل توجهی که به نویسندگان می‌داد، امکانی بود برای کمک مالی به آن دسته از اهل فرهنگ که شرایط مالی مطلوبی نداشتند.

— مترجمان و نویسندگان نفتی

شرکت نفت همچنین، پس از چندی به عرصه‌ای مترجم خیز و نویسنده خیز و به محل تجمع جمعی از بهترین نویسندگان و مترجمان ایران بدل شد و این گونه بخشی از تاریخ ترجمه و تألیف در ایران با نفت پیوند خورد. تعدادی از بهترین و تأثیرگذارترین مترجمان ایران از کارمندان شرکت نفت بوده‌اند؛ مترجمانی که ترجمه‌هاشان اغلب نه فقط ما را با بخشی از میراث فکری ارزشمند غرب آشنا کرد، بلکه درس فارسی‌نویسی هم بود. همچنین، بعضی از بهترین



ایران بود. او مستند معروف «موج و مرجان و خارا» را که امروزه یکی از مستندهای کلاسیک تاریخ سینمای مستند ایران به شمار می‌آید، درباره نفت ساخت و چند اثر داستانی از جمله مجموعه‌های *مد و مه* و *جوی و دیوار* و *تشنه* را از خود به یادگار گذاشت. از دستاوردهای گلستان در ترجمه می‌توان به *کشتی شکسته‌ها* که ترجمه منتخبی از آثار نویسندگان مختلف است و مجموعه داستان *زندگی خوش و کوتاه فرانسیس مکومبر* از ارنست همینگوی اشاره کرد که دومی مقدمه‌ای مفصل در معرفی همینگوی به مخاطبان ایرانی ارائه می‌دهد و از نخستین مقالاتی است که به فارسی درباره این نویسنده مشهور آمریکایی نوشته شده است.



■ نجف دریابندری

(۱۳۹۹ - ۱۳۰۸)

در صحبت از گلستان از نجف دریابندری سخن رفت و از اینکه ترجمه او از *وداع با اسلحه* به پیشنهاد گلستان بوده است. دریابندری هم یکی از مترجمانی است که گذارش به شرکت نفت افتاد و مدتی آنجا مشغول به کار بوده. او نخستین بار وقتی در زادگاهش، آبادان،

داستان نویسان ایران سابقه همکاری با شرکت نفت را داشته‌اند و در کنار کار فرهنگی در آنجا هم به کار اداری یا آموزش مشغول و بعضی از آن‌ها از کارمندان عالی‌رتبه شرکت نفت بوده‌اند. در ادامه به معرفی این مترجمان و نویسندگان صاحب‌نام می‌پردازیم.



■ ابراهیم گلستان

(۱۴۰۲ - ۱۳۰۱)

بیشتر به عنوان نویسنده و فیلمساز شناخته می‌شود، اما از قدیمی‌ترین نویسندگان و مترجمان نفتی هم بود و مخاطب فارسی‌زبان، نخست با ترجمه‌های او بود که با نویسندگانی چون ارنست همینگوی و ویلیام فاکنر آشنا شد. ابراهیم گلستان همچنین، در معرفی کتاب‌های خوب برای ترجمه و نیز کمک به رشد و پرورش استعدادهای دوروبری هایش هم نقش داشت. او بود که پیشنهاد ترجمه *رمان وداع با اسلحه* همینگوی را به نجف دریابندری داد و حسن کامشاد را برای تدریس در دانشگاه کمبریج به روبن لیوی معرفی کرد و این روبن لیوی یکی از اعضای هیئت ویراستاری «تاریخ ایران کمبریج» بود که پیش‌تر از آن سخن رفت. گلستان، همچنین از نویسندگان و فیلمسازان پیشرو

است. کامشاد هم از مترجمان کارمند شرکت نفت بود. مدتی به حزب توده نزدیک شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد در معرض خطر دستگیری و زندان قرار گرفت. در همین حیطه و بیص، ابراهیم گلستان که در شرکت نفت با او هم‌اتاق بود، به او پیشنهاد تدریس در دانشگاه کمبریج را داد. کامشاد، چنانکه در خاطراتش نقل می‌کند، نخست این حرف گلستان را جدی نگرفت و خیال کرد گلستان دارد سر به سرش می‌گذارد. با همین فکر و خیال، به دیدن پروفسور لیوی، که گلستان به او معرفی کرده بود، رفت و همین ملاقات مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. کتاب‌های دنیای سوفی یوستین گُردِر، *ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیس‌ها* / *از سیروس غنی و قبله عالم عباس امانت* از ترجمه‌های مهم و معروف و خواندنی کامشاد هستند. از او همچنین، خودزندگی‌نامه‌ای خواندنی با عنوان حدیث نفس به جا مانده است.



■ مسعود برزین

(۱۳۸۹ - ۱۲۹۹)

هم‌روز‌نامه‌نگار بود و هم مترجم. نام کاملش، امیرمسعود برزین است. روحیه اداری و کارمندمسلکی نداشت و به گفته خودش در طول ۴۰ سال بیش از

انگلیسی حرف زدن کارمندان شرکت نفت را شنید به این زبان علاقه‌مند شد و انگلیسی را از طریق حرف زدن با همان کارمندان و نیز تماشای فیلم‌های زبان اصلی‌ای که برای آنها نمایش داده می‌شد، یاد گرفت. ترجمه‌های دریابندری، هم به لحاظ هوشمندی و سلیقه‌ای که در انتخاب‌هایش به خرج داده و هم به لحاظ نثر فارسی، در تاریخ ترجمه ایران جایگاه ویژه‌ای دارند. او ترجمه را با چند داستان کوتاه ویلیام فاکنر که در مجموعه یک گل سرخ برای امیلی منتشر شده‌اند، آغاز کرد. سپس به پیشنهاد گلستان، دست به ترجمه *وداع با اسلحه* همینگوی زد. رمان‌های سرگذشت هکلبری فین مارک تواین، *بازمانده روز کازوئو* ایشی گورو و *رگتایم* ای. ال. دکتروف و کتاب *تاریخ فلسفه* غرب برتراند راسل از ترجمه‌های خواندنی و مهم نجف دریابندری‌اند. فارسی شیرین و یافتن معادل‌های بدیع فارسی برای کلمات و اصطلاحات خارجی از ویژگی‌های ترجمه‌های این

مترجمند.



■ حسن کامشاد

(۱۴۰۴ - ۱۳۰۴)

از مترجمانی که ترجمه‌هایشان افزون بر محتوای خواندنی، درس فارسی‌آموزی هم هستند، حسن کامشاد

خواندنی است. چوبک نویسنده‌ای بود که بی‌پروا و صریح از پلشتی‌ها و مردم قعر جامعه می‌نوشت. رمان تنگسیر از دیگر آثار این نویسنده است؛ رمانی که امیر نادری فیلمی با همین نام براساس آن ساخته است. صادق چوبک و همسرش، قدسی خانم، هر دو در شرکت نفت کار می‌کردند. چوبک با امیرعباس هویدا دوستی نزدیک داشت و هویدا وقتی به شرکت نفت رفت، ترتیبی داد که او بتواند در اداره با فراغت به کار داستان‌نویسی‌اش بپردازد و چندان درگیر کار اداری نشود. گفتنی‌ست که دفتر کار چوبک و حسن کامشاد در شرکت نفت مدتی نزدیک هم بود و این دو آنجا زیاد همدیگر را می‌دیدند و باهم گپ می‌زدند. دوستی و رفت‌وآمد آن‌ها در انگلیس هم، وقتی چوبک ساکن آن کشور بود و هنوز به آمریکا نرفته بود، ادامه یافت.



■ محمدعلی موحدلی

(۱۳۰۲-)

از کارمندان عالی‌رتبه شرکت نفت بود و سال‌ها در سِمَت‌های مختلف در آنجا کار کرد. محمدعلی موحدلی از پژوهشگران و حقوقدانان بلندآوازه ایرانی است. او همچنین، ترجمه کتاب *سفرنامه/بن بطوطه* را در کارنامه کاری خود دارد؛ ترجمه‌ای که تحسین اهل فن، از جمله

۱۷ شغل مختلف را تجربه کرد که کار در شرکت نفت به‌عنوان مدیر روابط عمومی آنجا فقط یکی از آن‌ها بود. او همچنین، سردبیر مجله خواندنی‌ها و در روزهای آخر سلطنت پهلوی رئیس رادیو و تلویزیون ملی ایران بود. کتاب *مطبوعات/یران: ۵۳-۱۳۴۳* از آثار تالیفی برزین و خودزندگی‌نامه مهاتما گاندی با عنوان *گاندی: داستان تجربه‌های من با راستی* و کتاب *عمر خیام* نوشته هارولد لمب از آثار او در حوزه ترجمه است.



■ صادق چوبک

(۱۳۷۷-۱۲۹۵)

بیشتر نویسنده بود تا مترجم، اما ترجمه‌هایی هم در کارنامه کاری خود دارد. مشهورترین ترجمه‌اش کتاب معروف *پینوکیو؛ آدمک چوبی* کارلو کولودی است. ترجمه غراب ادگار آلن پو و *مهرپاره: داستان‌های عشقی هندو* را هم در کارنامه کاری خود دارد. همچنین، در کنار محمدعلی جمالزاده، صادق هدایت و بزرگ علوی از نویسندگان پیشگام داستان‌نویسی نوین در ایران بود. داستان‌های *چرا دریا توفانی شده بود* و *اتری* که *لوطیش مرده* بود از کلاسیک‌های داستان کوتاه فارسی‌اند و سنگ صبور او هم از رمان‌های مهم و

به ترجمه ادبی رو آورد. صفدر تقی‌زاده، از مترجمان ادبی برجسته و صاحب‌نام، تحصیل کرده آموزشگاه فنی آبادان بود؛ جایی که بعدها دانشگاه صنعت نفت شد. تقی‌زاده زبان انگلیسی را در همین دانشگاه یاد گرفت و از همان سال‌های دانشجویی کار ترجمه را به همراه محمدعلی صفریان آغاز کرد. از تقی‌زاده ترجمه‌های زیادی به جامانده که تعدادی از آن‌ها، از جمله *چرخ فلک آرتور شنیتسلر*، *آنا کریستی یوجین اونیل* و *مرگ در جنگل* (مجموعه داستان‌های کوتاه از شروود اندرسن و نویسندگانی دیگر) محصول همکاری او و محمدعلی صفریان‌اند و کتاب *شب مینا* (مجموعه دوازده داستان کوتاه از گابریل گارسیا مارکز) از آثاری ست که تقی‌زاده خود به تنهایی ترجمه کرده است.



■ محمدعلی صفریان

(۱۳۶۷ - ۱۳۰۸)

عاشق زبان انگلیسی بود و آن را در دانشکده نفت آبادان آموخت. محمدعلی صفریان، همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، کارهایی را به همراه صفدر تقی‌زاده به فارسی ترجمه کرد که از بعضی از آن‌ها نام بردیم. از دیگر ترجمه‌های او می‌توان به مجموعه داستان معروف *دوبلینی‌ها* اثر جیمز جویس اشاره کرد.

محمدعلی جمال‌زاده و مجتبی مینوی را برانگیخت و به یکی از نمونه‌های کلاسیک ترجمه در ایران بدل شد. موحد مدتی سردبیر روزنامه شرکت نفت بود. همچنین، از همان ابتدای شکل‌گیری شرکت ملی نفت ایران به عنوان حقوق‌دان در آن خدمت می‌کرد. موحد مشاور عالی رئیس هیئت‌مدیره، مشاور ارشد و عضو اصلی هیئت‌مدیره شرکت نفت بود. در ابتدای راه‌اندازی اوپک نیز به مدت ۶ ماه در ژنو به عنوان معاون اجرایی در آن سازمان خدمت کرد. او تدریس حقوق نفت در دانشکده حسابداری و علوم مالی شرکت ملی نفت ایران را هم در کارنامه کاری خود دارد. تجربه سالیان حضور موحد در شرکت نفت و آن‌چه او از نزدیک در سال‌های کشمکش‌های نفتی دوران نخست‌وزیری محمد مصدق و قضایای مربوط به ملی‌شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد دید، به نگارش اثر پژوهشی مفصلی به نام *خوب/آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی/ایران* انجامید.



■ صفدر تقی‌زاده

(۱۴۰۰ - ۱۳۱۱)

از مترجمانی بود که مانند دریابندری به یمن کشف نفت در ایران زبان انگلیسی را یاد گرفت و این عاملی شد که

کارنامه کاری خود داشت؛ یکی کتابی به نام شکسپیر که شامل زندگی نامه، خلاصه کل آثار و ترجمه هملت و یلیام شکسپیر و دیگری داستان خواهر کوچکیکه از ریموند چندلر.



■ ابوالقاسم حالت

(۱۳۷۲ - ۱۲۹۳)

بیشتر به اشعار طنزآمیزش شهره است، اما ترجمه و اشعار جدی هم کم ندارد و در کارنامه اش آثار منثور هم دیده می شود. محمدعلی موحد از ابوالقاسم عبدالله فرد، که «حالت» تخلصش بود و به نام «ابوالقاسم حالت» معروف شد، با لقب «ملک الشعراى نفت» یاد کرده است. حالت، پس از تحصیلات متوسطه در شرکت نفت استخدام شد و چنانکه پیش تر اشاره شد، با نشریه های شرکت نفت هم همکاری داشت. او همچنین با نشریات مختلف غیرنفتی، از مجله فکاهی توفیق گرفته تا تهران مصور، و بعد از انقلاب مجله فکاهی گل آقا کار می کرد. «هدهد میرزا» و «ابوالعینک» از اسم های مستعار ابوالقاسم حالت در آثار طنزآمیزش بودند. گفتنی ست که نخستین سرود ملی ایران را هم پس از انقلاب او سرود. ترانه سربازی از دیگر مهارت های حالت بود.



■ اسماعیل فصیح

(۱۳۸۸ - ۱۳۱۳)

او هم مانند چوبک و گلستان، پیشتر به داستان نویسی شهره بود، اما جدی تر و مداوم تر از آن دو به کار ترجمه پرداخت. اسماعیل فصیح در آمریکا شیمی و ادبیات انگلیسی خواند. در ایران، پس از مدتی کار به عنوان مترجم در انتشارات فرانکلین، صادق چوبک معرفی نامه ای به او داد که به کمک آن توانست در شرکت ملی نفت ایران استخدام شود.

به جنوب رفت و کارمند بخش آموزش شرکت نفت شد و در دانشکده نفت آبادان زبان انگلیسی درس داد. فصیح پس از بازنشستگی هم به طور جسته گریخته به عنوان مدرس گزارش نویسی و زبان تخصصی با شرکت نفت همکاری داشت. رمان های فصیح بسیار محبوب و پرفروش بودند. زمستان ۶۲ که در آن شمه ای از تجربه فصیح از تدریس گزارش نویسی در شرکت نفت را هم می بینیم، از آثار برجسته اوست. فصیح اما چنانکه گفته شد، ترجمه را هم در کنار داستان نویسی به طور جدی دنبال می کرد. پیشتر به ترجمه آثار روانشناختی می پرداخت. وضعیت آخر اثر تامس هریس از ترجمه های مشهور او در این حوزه است. فصیح دو ترجمه ادبی هم در

از او ترجمه‌های زیادی هم به جا مانده که از آن جمله می‌توان به زندگی من و زندگی بر روی می‌سی‌سی‌پی مارک تواین و جادوگر شهر زمرد فرانک ال باوم اشاره کرد. حالت به زبان عربی هم مسلط بود. او تاریخ کامل ابن‌اثیر و کلمات قصار علی (ع) را از عربی به فارسی ترجمه کرده که دومی ترجمه‌هایی منظوم در قالب رباعی است.



■ فؤاد روحانی

(۱۳۸۲ - ۱۲۸۶)

نخستین دبیر کل اوپک بود و تنها ایرانی‌ای است که تاکنون به چنین مقامی منصوب شده. در تأسیس اوپک نقش مهمی داشت و از کارشناسان برجسته و عالی‌رتبه نفت بود. فؤاد روحانی هم مانند دیگر نفتی‌هایی که در این گزارش از آن‌ها سخن گفتیم، افزون بر کار در شرکت نفت، در عرصه فرهنگ نیز فعال بود. روحانی چند ترجمه از حوزه‌های فلسفه، زیبایی‌شناسی و روان‌شناسی و دین را در کارنامه کاری خود دارد که مهم‌ترین آن‌ها ترجمه‌اش از کتاب فلسفی مشهور جمهور افلاطون است.

پاسخ به / یوب کارل گوستاو یونگ از دیگر ترجمه‌های اوست. همچنین، //لهی‌نامه عطار را از فارسی به فرانسه ترجمه کرده است. روحانی از مورخان نفت هم بود و کتاب‌های تاریخ ملی شدن صنعت نفت / ایران و صنعت نفت / ایران: بیست سال پس از ملی شدن نفت را در این زمینه نوشت.

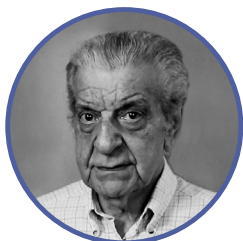


■ منوچهر بزرگمهر

(۱۳۶۵ - ۱۲۸۹)

پیشگام در معرفی فلسفه تحلیلی به مخاطبان فارسی‌زبان بود و مانند محمدعلی موحد سَمَت‌های حقوقی مهمی در شرکت نفت داشت. منوچهر بزرگمهر از فلسفه‌دان‌های برجسته ایرانی بود و تألیفات و ترجمه‌های مهمی در این حوزه انجام داد. او از نخستین کسانی بود که به ترجمه آثاری در حوزه فلسفه تحلیلی دست زد و ترجمه‌هایش در این حوزه مرجعی شد برای نسل‌های بعد که می‌خواستند درباره فلسفه تحلیلی بدانند.

بزرگمهر، کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران بود و بعدها، رئیس اداره حقوقی شرکت‌های عامل شد. از آثار تألیفی او می‌توان به فلاسفه تجربی / انگلستان و



■ عزت‌الله فولادوند

(۱۳۱۴-)

از مترجمان پرآوازه فلسفه است و البته دستی هم در ترجمه ادبی دارد. عزت‌الله فولادوند از دیگر مترجمانی است که تجربه کار در شرکت نفت را در کارنامه داشته است. او آثار متنوعی را از حوزه فلسفه، از جمله فلسفه سیاسی، به فارسی ترجمه کرد که از جمله آن‌ها می‌توان به *جامعه باز و دشمنان آن* کارل پوپر، *تغیلات* هانا آرنت و *فلسفه کانت* اشاره کرد. رمان‌های *آمریکایی آرام* گراهام گرین و *قول* فریدریش دورنمات هم ترجمه‌های او در حوزه ادبیات هستند. فولادوند اثری تألیفی هم در حوزه ادبیات دارد؛ کتابی به نام *از چهره‌های شعر معاصر* که او در آن به شعرهای جمعی از شاعران معاصر، از جمله سهراب سپهری، احمد شاملو، سیمین بهبهانی و مهدی اخوان ثالث پرداخته است.



روزی روزگاری شرکت
نفت عرصه حضور
و فعالیت جمعی
از برجسته‌ترین
چهره‌های فرهنگی
بود و نقش مؤثری در
رویدادهای فرهنگی
کشور ایفا می‌کرد.



— سخن آخر

آن‌چه آمد، شمه‌هایی از پیوند فرهنگ و نفت در تاریخ معاصر ایران بود. نفتی‌ها روزگاری نقش مؤثری در فرهنگ ایران، به‌ویژه در عرصه تألیف و ترجمه داشتند و از شرکت نفت نویسندگان و مترجمان و محققانی برآمدند که تأثیری ژرف بر فرهنگ ایران گذاشتند، چنانکه تاریخ نقاط عطف فرهنگی در ایران معاصر را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن نقش نفت در رقم خوردن بعضی از این نقاط عطف به نگارش درآورد. آری! روزی روزگاری شرکت نفت عرصه حضور و فعالیت جمعی از برجسته‌ترین چهره‌های فرهنگی بود و نقش مؤثری در رویدادهای فرهنگی ایفا می‌کرد. آیا نفت و فرهنگ باز هم خواهند توانست دست‌به‌دست هم دهند و شکوفایی فرهنگی‌ای را رقم زنند؟ ■

روزی روزگاری، ترجمه



مستوره برادران نصیری
روزنامه‌نگار

روزگار عوض شده، از آب و هوا بگیر تا اخلاق و رفتار و سبک زندگی و همه‌چی. چیزهایی هست که قبلاً نبود و چیزهایی بودند که حالا حتی اسم و نشانی هم از آنها نیست.

یکی از چیزهایی که در قدیم، یعنی همین چندین دهه پیش، بسیار ارزشمند و گران قدر و دور از دسترس بود و حالا فراگیر و سهل الوصول شده، آشنایی و تسلط به زبان خارجی است.

در ادبیات، این گوهر زبان‌دانی چنان گران قدر بود که ارزش مترجمان کمتر از مؤلفان و نویسندگان نبود تا آنجا که کسانی بودند که ترجیح می‌دادند در آن فضا خودشان را به جای مؤلف، مترجم معرفی کنند. نمونه درخشانش هم کسی بود به اسم «ذبیح‌الله منصوری».

ذبیح‌الله منصوری، با نام کامل ذبیح‌الله حکیم‌الهیدشتی، در سال ۱۲۷۸ در سمنان به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۵ از دنیا رفت، او چندین دهه در مطبوعات قلم زد و بیش از ۱۰۰ کتاب ترجمه کرد. از مهم‌ترین رمان‌های ترجمه‌شده توسط منصوری می‌توان به سینه‌به‌پزشک فرعون و کنیز ملکه مصر اشاره کرد.

علی‌اکبر قاضی‌زاده، نویسنده و روزنامه‌نگار، در مقاله‌ای مفصل درباره او نوشته است: «از قلم منصوری خیلی‌ها هم خیر دیده‌اند و هم سود.

عده‌ای هم سر کار رفته‌اند و بدجوری خیط شده‌اند. مثل کسی که آرای ابوعلی سینا از قول منصوری - یا نویسنده ادعایی او - را جدی گرفت.» مثل کسی که در پاورقی منصوری، آرای بدیع و ناگفته‌ای از ملاصدرا - آن هم از قول هانری کربن - را در نوشته‌های منصوری دید و تا پاریس رفت تا بیشتر بداند و تازه آنجا فهمید کربن چنان چیزهایی ننوشته است و نمونه‌های دیگر.

بسیاری از چهره‌های معتبر معاصر ما (مثل مینوی، دستغیب، کریم امامی، رضا براهنی و...) به همین سبب دشنام‌های حرفه‌ای را نثار منصوری کردند و البته حق هم داشتند. همه این ایرادها یک مبنای مشترک دارند؛ منصوری به اصل متن‌ها به هیچ شکل وفادار نیست.

کتاب‌ها، مقالات و آثار علمی و فرهنگی به زبان فارسی بسیار محدود بود.

بیشتر آثار مهم به زبان‌های خارجی مثل انگلیسی، فرانسوی، آلمانی یا روسی منتشر می‌شدند و خیلی‌ها امکان خواندن آنها به زبان اصلی را نداشتند.

بنابراین مترجمان نقش بسیار مهمی در انتقال دانش و فرهنگ جهانی به زبان فارسی داشتند.

دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی مصادف بود با روند مدرن‌شدن جامعه ایران و افزایش ارتباطات با کشورهای غربی. مترجمان به عنوان پلی میان فرهنگ‌ها، کمک می‌کردند که مفاهیم جدید، علوم مدرن، فلسفه و ادبیات غربی وارد فضای فکری جامعه شود.

توانایی خواندن و ترجمه زبان‌های خارجی، به خصوص انگلیسی و فرانسه، در آن زمان به معنی داشتن تحصیلات عالی، دسترسی به منابع کمیاب و تسلط بر دانش‌های روز بود.

بنابراین، کسی که می‌توانست متن‌های علمی یا ادبی را از زبان خارجی به فارسی برگرداند، به عنوان فردی باسواد و فرهنگی در جامعه شناخته می‌شد.

مترجمان نه فقط کلمات را ترجمه می‌کردند، بلکه ایده‌ها، نگرش‌ها و جهان‌بینی‌های جدید را به ایران می‌آوردند.

این موضوع سبب می‌شد که جامعه روشنفکری آن زمان آن‌ها را بسیار محترم بدانند.

این ایرادها از آنجا مهم جلوه می‌کنند که هیچ‌یک از کارهای منصوری به ظاهر تألیف نیست؛ همه در ظاهر ترجمه‌اند.

چرا باید نویسنده‌ای با سرنوشت حرفه‌ای خود چنین کند؟ چرا لااقل آن گروه کارها را که نویسنده مشخصی ندارند تألیف اعلام نکرده است؟

خود او گفته است به دو دلیل؛ «اول اینکه از منتقدان سختگیر و بی‌رحم می‌ترسیده و دوم اینکه تصور می‌کرده گذاشتن نام یک نویسنده غربی بر روی کتاب‌ها حاصل کار را معتبرتر جلوه می‌دهد.»

دقت کنید، او گفته «گذاشتن نام یک نویسنده غربی بر روی کتاب‌ها حاصل کار را معتبرتر جلوه می‌دهد.»

فارغ از این روایت رسمی از اهمیت کار مترجمان در آن سال‌ها، روایتی غیررسمی از سفر آگاتا کریستی، نویسنده انگلیسی رمان‌های پررمز و از و خالق شخصیت‌هایی چون «هرکول پوآرو» و «خانم مارپل»، به ایران است.

گفته می‌شود، او در سفر به ایران با تعدادی کتاب به نام خودش مواجه می‌شود که هرگز آنها را ننوشته، بعد از پرس‌وجو متوجه می‌شود که تعدادی نویسنده ایرانی که تبحر خوبی در داستان‌های پلیسی و جنایی دارند، کتاب می‌نویسند و در نهایت برای اینکه کتاب‌شان خوب به فروش برود، با نام آگاتا کریستی و نام ساختگی یک مترجم منتشرش می‌کنند.

— روزگار باشکوه مترجمان

سال‌های دور به‌ویژه در دهه‌های ۳۰ و ۴۰، دسترسی به

— روزگار افول

حالا اما دیگر از آن دوران باشکوه و متفاوت ترجمه

خبری نیست، حالا دسترسی به آموزش زبان‌های خارجی خیلی گسترده‌تر و رایج‌تر شده؛ در مدارس، دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌ها، تعداد زیادی از افراد انگلیسی، فرانسه، یا زبان‌های دیگر یاد می‌گیرند.

به همین خاطر، دیگر مترجم بودن به معنی داشتن مهارت خاص و نادر نیست؛ چون بسیاری از مردم می‌توانند خودشان متون را بخوانند، یا ترجمه‌های ساده انجام دهند. از سویی، اینترنت و فناوری‌های دیجیتال باعث شده که حجم بسیار زیادی از کتاب‌ها، مقالات و مطالب علمی و فرهنگی به زبان فارسی و زبان‌های دیگر به راحتی در دسترس قرار گیرد.

علاوه بر این، سایت‌ها و نرم‌افزارهای ترجمه ماشینی مثل گوگل ترنسلیت با انواع هوش مصنوعی هم بخش قابل توجهی از نیازهای ساده ترجمه را پاسخ می‌دهند. بنابراین، نقش مترجم به عنوان تنها پل ارتباطی میان زبان‌ها کاهش یافته است.

در واقع، برعکس دهه‌های گذشته که ترجمه به عنوان کاری بسیار تخصصی، ارزشمند و فرهنگی دیده می‌شد، در سال‌های اخیر با توجه به صنعتی شدن ترجمه و تبدیل آن به شغلی معمولی و گسترده، جایگاه فرهنگی آن تا حدی تضعیف شده است. همچنین، گاهی ترجمه به عنوان کار صرفاً فنی دیده می‌شود، نه به عنوان یک هنر یا فعالیت فرهنگی.

این روزها تعداد مترجمان بسیار زیاد است و بازار ترجمه پر رقابت شده. افزون بر این، مترجمان معمولاً به شاخه‌های تخصصی مانند ترجمه پزشکی، فنی، حقوقی یا ادبی تقسیم شده‌اند.

این تقسیم‌بندی باعث شده که جایگاه اجتماعی مترجم به صورت کلی کاهش یابد و بیشتر به صورت تخصصی دیده شود.

البته به این موضوع هم باید توجه کرد که اگرچه جایگاه اجتماعی مترجمان مثل گذشته پررنگ نیست، اما در میان اهل کتاب، دانشگاهیان و علاقه‌مندان به ادبیات و علوم، هنوز مترجمان با کیفیت و پرکار احترام زیادی دارند.

همچنین، در سطح جهانی، مترجمان برجسته همچنان از جایگاه خاصی برخوردارند. ■



یگر از آن دوران باشکوه
و متفاوت ترجمه
خبری نیست، حالا
دسترسی به آموزش
زبان‌های خارجی
خیلی گسترده‌تر
و رایج‌تر شده؛ در
مدارس، دانشگاه‌ها
و آموزشگاه‌ها،
تعداد زیادی از افراد
انگلیسی، فرانسه،
یا زبان‌های دیگر یاد
می‌گیرند.
به همین خاطر،
دیگر مترجم بودن به
معنی داشتن مهارت
خاص و نادر نیست!



بیماری



محبوبه گلچین

رئیس مرکز آموزش ستاد شرکت ملی گاز ایران

درد دوی تازه خواست

سر مه کشید چشم را

درد دوا نشد ولی

عشق زدود عقل را

ز خمی تر از همیشه به ایوان پناه می برم، کنجی برای نشستن می یابم. تنها نیستم، درد چونان میهمان ناخوانده لحظاتم را معطوف خود ساخته است. هیچ گاه جدی اش نگرفتم، با او باید به ناتوانی، به سکون، به ای کاش، به خلوت گزیدن و به هر آنچه روزهای زندگی را بی حوصله و کشدار می کند، فکر کنم. گاهی آنقدر ضربه مهلک است که ناگزیرم از توجه...

ولی درد هیچگاه مرا به گریه و انداخته است، آنچه نی نی چشمانم را نمناک می سازد، روح درد کشیده مستأصل است.

درد بودن ها و نبودن ها، درد آدم ها، درد جامعه، درد بچه ها، درد آینده، درونی است؛ نمی بینی اش تا عمق اش را بسنجی و زمان خوب شدنش را تخمین بزنی. زخم های التیام نیافته درون که با هر زخم کوچک دیگری سر باز می کنند و تکرار و تکرار و تکرار.

دردهای من همه در درون خانه دارند، نه گفتنی هستند و نه دیدنی.

زن

نازنین بانوا تو استغنائی بالندگی مخلوقی، پس برای خودت زندگی کن، عاشق خودت باش، اما مغرور نباش. عاشق زندگی ات باش، ولی دلبسته نشو؛ عاشق خانواده ات باش، اما وابسته نباش. عاشق کارت باش؛ لکن فداکاری نکن.

با خودت خلوت کن، موسیقی بنواز، هیچ کینه ای را یک نکش، از آدم ها بت نساز. برای آنانی که نمی خواهند بفهمند عمرت را هدر نده. اگر خسته ای، اصراری بر نمایش قوی بودن نیست. با آنچه می دانی درست نیست مقابله کن و معتقد بمان و در نهایت، فراموش نکن که خالق قدرت خلقش را در توبه و دیعه نهاده است. وجودت مملو از اصالت انسانیت باد.



انتشارات وزارت نفت با همکاری امور زنان و خانواده به مناسبت برگزاری پیاده‌روی اربعین حسینی، مسابقه «روایت ماندگار» را برگزار کرد. در این رویداد، از کارکنان صنعت نفت و خانواده‌هایشان خواسته شد سفرنامه و دلنوشته‌های خود را ارسال کنند.

گروه ارزیابی و تولید محتوای انتشارات وزارت نفت به اتفاق آرا، متن **ملیحه جهانشاهی**، کارشناس ارشد سیستم‌های اطلاعات و سامانه‌های برنامه‌ریزی و مدیریت نظارت بر طرح‌های عمرانی مناطق نفت‌خیز، را حائز رتبه نخست این مسابقه دانست.

چفیه

همه باباحاجی صداس می‌زدند. مهربون و باخدا بود. چهره نورانی و سفیدی داشت. همیشه برامون داستان می‌گفت. یه موقع‌هایی نصیحتمون می‌کرد. تو هر کاری سعی می‌کردم قبلش ازش مشورت بخوام. در هر کاری بود، سریع دست از کار می‌کشید و ما رو به قولی، راه می‌نذاخت.

یه روز که به ایام اربعین نزدیک می‌شدیم، از باباحاجی خواستم از جوونی‌هاش و اون روزهایی که پیاده می‌رفته تا کربلا برامون بگه. من که ته‌تغاری بودم، همیشه لوس و سریع اول می‌پریدم روی زانوهایش می‌نشستم تا بچه‌های دیگه نتونند. داستان‌هاش برامون مثل دیدن فیلم‌های هیجان‌انگیز بود؛ تا آخر بهش خیره بودیم.

یادمه با کلی آب و تاب برامون تعریف می‌کرد. همیشه دوست داشتم زودتر بزرگ بشم تا بتونم مثل باباحاجی برم پیاده‌روی کربلا و من هم که پیر شدم از اون روزا داستان بگم. داستان شروع نشده بود که من و

دختر خاله‌ام سر عروسکم دعوامون شد. خب، عروسک من بود، دوست نداشتم بهش بدم. خلاصه، یادمه باباحاجی آرومون کرد و گفت: «به هیچ‌چیز این زندگی دل نبندید عزیزانم.» من که سنم کم بود نمی‌تونستم درک کنم تا اینکه شروع کرد به تعریف کردن داستانی که تا به امروز در خاطرم مانده است.

«اولین بار که به پیاده‌روی اربعین می‌رفتم و شرایط برایم جور شده بود، خیلی به خودم مغرور بودم که به خاطر ایمان و تقوایی که دارم انتخاب شدم و خوشحال با رفقا به مرز رفتیم. مادرم توشه‌ای برایم آماده کرده بود و در آن هر چیزی که احتیاج سفر بود، گذاشته بود.

هوا خیلی گرم بود. به خورشید که نگاه می‌کردی انگار دلش نمی‌خواست کمی از جایش تکان بخورد. هنوز مسیر زیادی نرفته بودیم که از شدت تشنگی دست در کوله‌ام کردم و بطری آب را برداشتم. کمی نوشیدم. در

فکر من بود که خدا مرا انتخاب کرده؛ پس قوی بمان، تازه اول راهی.

خواستم بطری را در کوله‌ام بگذارم که دستم خورد به چفیه‌ای که مادرم برایم گذاشته بود. خوشحال شدم و سریع آن را به دور گردن و شانه‌ام پیچیدم و مغرور از اینکه تیپ سفرم کامل شده به راهم ادامه دادم. هنوز چند قدمی پیش نرفته بودم که در راه مادر و فرزندی را دیدم، زیر نور خورشید و کلافه از گرما. کودک گریه می‌کرد. تشنه نبود، اما آرام نمی‌گرفت. هر چه مادر، کودک را به آغوش می‌کشید یا در کالسکه‌اش می‌گذاشت، گریه تمام نمی‌شد. به ذهنم رسید که شاید از نور مستقیم خورشید ناراحت است. خواستم چفیه‌ام را به مادر کودک بدهم تا روی کالسکه پهن کند، شاید کودکش آرام شود، اما با خودم فکر کردم که پس تا انتهای مسیر بدون آن چه کنم! شاید احتیاجم شد، عرق کردم و جایی خواستم استراحت کنم و نیاز باشد.

خلاصه در ذهنم مشغول بودم که آن مادر و کودک در راه ماندند و ما جلوتر آمدیم و دیگر ندیدمشان. بدجور ذهنم درگیر شد، با خودم می‌گفتم من که نتوانستم از یک چفیه بگذرم، چگونه ایمانی دارم و از خدا خجالت کشیدم که چگونه مرا انتخاب کرده که به دیدار اربابی بروم که از همه چیزش برای مردمش گذشت! اما من نتوانستم حتی از یه تیکه پارچه بگذرم.

هنوز کمی نگذشته بود که دوباره آن صحنه تکرار شد و مادر و کودکی در راه بودند. این بار بی‌درنگ چفیه‌ام را باز و روی کالسکه کودک پهن کردم. کودک آرام شد. مادر تشکر کرد و من تازه فهمیدم گذشت چه حسی دارد و تازه در مسیری هستم که باید آن قدر پیاده بروم تا پیاموزم و بدانم که بخشیدن در این دنیایی که نمی‌دانی تا یک لحظه بعد در آن هستی؟ تا کی هستی؟ چه حس نابی دارد، خدا مرا انتخاب کرد تا پیاموزم.

باباحاجی رو بوسیدم و سریع عروسکم رو به دختر خاله‌ام دادم و همدیگر رو در آغوش گرفتیم. از آن زمان به بعد هر وقت چفیه می‌بینم، یاد باباحاجی و داستانش می‌افتم. (روحش شاد) ■



به سوی آرامش اجتماعی



فاطمه هلیسانی

مسئول ارتباط با رسانه‌های شرکت ملی گاز ایران

عبور از موانع فرهنگی، مدیریتی و ساختاری و استفاده از رویکردهای علمی، می‌تواند روابط عمومی را به بازگیری تحول‌آفرین در عرصه سلامت روان تبدیل کند. واقعیت این است که سلامت روان در محیط کار دیگر یک موضوع جانبی یا صرفاً دغدغهای فردی نیست، بلکه یکی از ارکان اساسی بهره‌وری سازمانی، رضایت شغلی و پایداری اجتماعی شناخته می‌شود. سازمان‌ها به عنوان محیطی که بخش عمده‌ای از زندگی افراد در آن سپری می‌شود، نقشی کلیدی در ارتقای سلامت روان یا بالعکس، تضعیف آن ایفا می‌کنند. با گسترش جهانی سازی، رقابت شدید بازار، تحول دیجیتال و تغییر الگوهای اشتغال، فشارهای روانی در محیط‌های کاری افزایش یافته است. به گزارش «انجمن روان‌شناسی آمریکا، بیش از ۶۰ درصد کارکنان در ایالات متحده نشانه‌هایی از استرس مزمن مرتبط با کار را تجربه می‌کنند. در ایران نیز پژوهش‌های داخلی نشان داده‌اند که فرسودگی شغلی و استرس کاری در بسیاری از سازمان‌ها در حال افزایش است. سلامت روان سازمانی به مجموعه‌ای از شرایط و فرایندها اشاره دارد که در آن کارکنان نه تنها فاقد اختلال روانی هستند، بلکه از رفاه روانی، احساس معنا در کار، رضایت شغلی، و توانایی مقابله با چالش‌ها برخوردارند. در چارچوب «مدل سلامت روان مثبت»، سازمان سالم نه تنها به درمان

سلامت روان در محیط‌های کاری در دهه‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های سازمان‌ها تبدیل شده است. افزایش فشارهای روانی ناشی از رقابت، تحولات فناورانه، ناامنی شغلی و چالش‌های اجتماعی سبب شده است که کارکنان بیش از گذشته در معرض فرسودگی شغلی، اضطراب و افسردگی قرار گیرند. سازمان جهانی بهداشت (WHO) برآورد کرده است که اختلالات روانی مانند افسردگی و اضطراب سالانه بیش از یک تریلیون دلار از بهره‌وری جهانی را کاهش می‌دهند. در چنین شرایطی، روابط عمومی به عنوان واحد کلیدی ارتباطات می‌تواند از نقش سنتی خود به عنوان ابزار اطلاع‌رسانی فراتر رفته و به عاملی مؤثر در ارتقای سلامت روان سازمانی بدل شود. پرداختن به چالش‌ها و راهکارهای عملی در بهبود کیفیت زندگی کاری کارکنان و ارتقای سلامت روان سازمانی در این بین بسیار قابل توجه است که می‌تواند به اهمیت روایت‌سازی انسانی، طراحی پیام‌های همدلانه، تقویت همکاری میان روابط عمومی و منابع انسانی، و شفافیت در ارتباطات سازمانی اشاره کرد. روابط عمومی همچنین می‌تواند با طراحی کمپین‌های آگاهی‌بخش، مدیریت بحران‌های روانی و ارتقای فرهنگ گفت‌وگو در سازمان، سلامت روان را به بخشی از سرمایه ارتباطی و برند سازمانی تبدیل کند. در این بین، تأکید می‌شود که

Talk» در بریتانیا که هدف آن شکستن سکوت درباره سلامت روان است. همچنین، می‌توان همکاری با روان‌شناسان برای تولید محتوای فرهنگی - حساس و مبتنی بر روان‌درمانی روایت‌محور را در دستور کار قرار داد.

- فقدان آموزش تخصصی

متخصصان روابط عمومی اغلب فاقد آموزش‌های روان‌شناختی لازم برای تولید پیام‌های مؤثر در حوزه سلامت روان هستند.

این خلأ باعث می‌شود پیام‌ها سطحی، غیرعلمی یا حتی آسیب‌زا باشند. راهکارهای پیشنهادی در این حوزه، برگزاری کارگاه‌های مشترک با روان‌شناسان و متخصصان سلامت سازمانی، تدوین راهنماهای ارتباطی برای رویارویی با موضوعات حساس مانند افسردگی، اضطراب یا سوگ و ایجاد واحد تخصصی «روابط عمومی انسانی» با تمرکز بر همدلی ارتباطی و روان‌نگاشت سازمانی است.

- مقاومت مدیریتی و سیاست‌های محافظه کارانه

برخی مدیران نگرانند که پرداختن به سلامت روان، نشانه ضعف سازمان باشد یا باعث ایجاد نگرانی در میان ذی‌نفعان شود. برای حل این مشکل، ارائه داده‌های علمی درباره تأثیر سلامت روان بر بهره‌وری، رضایت شغلی و کاهش غیبت‌ها و طراحی کمپین‌هایی با رویکرد سرمایه‌گذاری انسانی و

مشکلات روانی توجه می‌کند، بلکه بر ارتقای تاب‌آوری، همبستگی اجتماعی و رضایت شغلی نیز تمرکز می‌کند. از سویی، مفهوم «روابط عمومی انسانی» (Humanis tic PR) در سال‌های اخیر مطرح شده است. این رویکرد بر همدلی، روایت‌سازی انسانی و ایجاد ارتباطات دوسویه میان سازمان و کارکنان تأکید دارد. برخلاف روابط عمومی سنتی که بیشتر بر انتقال یک‌سویه پیام‌ها متمرکز بود، روابط عمومی انسانی تلاش می‌کند با تقویت فرهنگ گفت‌وگو و شنیدن صدای کارکنان، به ایجاد فضایی امن و انسانی کمک کند. در این بین، مطالعات متعددی بر اهمیت ارتباطات در سلامت روان سازمانی تأکید کرده‌اند. گزارش Harvard Business Review (۲۰۲۰) نشان می‌دهد که سازمان‌هایی که به سلامت روان کارکنان خود اهمیت می‌دهند، شاهد افزایش بهره‌وری تا ۲۳ درصد بوده‌اند. همچنین، گزارش Gallup (۲۰۲۲) نشان می‌دهد که تجربه مثبت کارکنان و ارتباطات داخلی شفاف، رابطه مستقیمی با کاهش استرس شغلی دارد.

- تابو بودن سلامت روان در محیط‌های کاری

در بسیاری از سازمان‌ها، صحبت درباره سلامت روان با شرم، ترس از قضاوت یا نگرانی از تأثیر منفی بر جایگاه شغلی همراه است. این تابوها سبب می‌شوند کارکنان مشکلات خود را پنهان و از دریافت کمک خودداری کنند. راهکارهای پیشنهادی برای آن، استفاده از زبان غیرمستقیم و روایت‌های انسانی برای کاهش مقاومت فرهنگی و طراحی کمپین‌هایی مشابه «Time to

تأکید بر بازگشت سرمایه روانی، همچنین استفاده از زبان مدیریتی و شاخص‌های ROI برای جلب حمایت مدیران ارشد پیشنهاد می‌شود.

— ترس از آسیب به برند سازمان

سازمان‌ها نگرانند که اعتراف به مشکلات روانی درون سازمان، اعتبار برند را خدشه‌دار کند یا سبب کاهش اعتماد عمومی شود.

از این رو، باید بر شفافیت به عنوان ارزش برند و مسئولیت‌پذیری اجتماعی تأکید کرد. همچنین، معرفی اقدام‌های سازمان در حوزه سلامت روان به عنوان بخشی از تعهدات ESG و استفاده از رسانه‌های داخلی برای کنترل روایت و ایجاد فضای امن برای گفت‌وگو باید در دستور کار قرار گیرند.

— نبود همکاری

نبود هماهنگی بین واحدهای PR (روابط عمومی) و HR (منابع انسانی) سبب پراکندگی یا تناقض در پیام‌ها و اقدامات مرتبط با سلامت روان می‌شود؛ به همین دلیل، باید تیم‌های مشترک بین روابط عمومی و منابع انسانی برای طراحی کمپین‌های سلامت روان

تشکیل و اهداف مشترک در حوزه تجربه کارکنان و برند کارفرمایی تعریف شود. ایجاد تقویم ارتباطی هماهنگ برای انتشار پیام‌های هم‌راستا هم قابل توجه است.

— فقدان داده

نبود داده‌های واقعی و قابل اعتماد درباره وضعیت روانی کارکنان، مانع طراحی کمپین‌های مؤثر و هدفمند می‌شود. راهکار پیشنهادی برای این چالش، طراحی نظرسنجی‌های داخلی با همکاری منابع انسانی و تحلیل داده‌ها با حفظ حریم خصوصی، استفاده از ابزارهایی برای سنجش وضعیت روانی کارکنان و تحلیل بازخوردهای کارکنان از کانال‌های ارتباطی داخلی و شبکه‌های اجتماعی سازمانی است.

روابط عمومی در عصر جدید، دیگر صرفاً یک واحد اطلاع‌رسانی نیست؛ بلکه می‌تواند به بازیگری تحول‌آفرین در ارتقای کیفیت زندگی کاری تبدیل شود. با عبور از چالش‌های فرهنگی، مدیریتی و ساختاری و بهره‌گیری از رویکردهای علمی، روابط عمومی قادر است سلامت روان را به بخشی از هویت ارتباطی سازمان تبدیل کند. ■



در بسیاری از سازمان‌ها، صحبت درباره سلامت روان با شرم، ترس از قضاوت یا نگرانی از تأثیر منفی بر جایگاه شغلی همراه است. این تابوها سبب می‌شوند کارکنان مشکلات خود را پنهان‌وازد دریافت کمک خودداری کنند.



کارکنان صنعت نفت در سال ۱۳۴۷ اشعار خود را به نشریه «نامه صنعت نفت» ارسال می کردند. این نشریه را شرکت ملی نفت منتشر می کرد. «کتابخوان نفت» می کوشد در هر شماره بریده هایی از این اشعار قدیمی را منتشر کند.

سرگردان

گفتم بگریه عقده دل واکنم نشد
سوز درون باشک مداوا کنم نشد
گفتم روم بمیکده در غیبت رقیب
درمان درد خویش در آنجا کنم نشد
گفتم روم به مسحد و با چشم اشکیار
روی طلب به خالق یکتا کنم نشد
گفتم روم بدشت و چو مجنون بی قرار
داز و نیاز در دل صحرا کنم نشد
گفتم کنون که ره ندهندم بیزم یار
دزدیده رقص یار تماشا کنم نشد
دیشب خراب و مست نگار از پریم گذشت
گفتم لیش بیوسم و حاشا کنم نشد
گفتم چو شاطر از غم مه پیکران شهر
یک چند ترک مردم دنیا کنم نشد
ری - محمد کانی شاطر

احمد رفیعی

ای با بهار، آمده

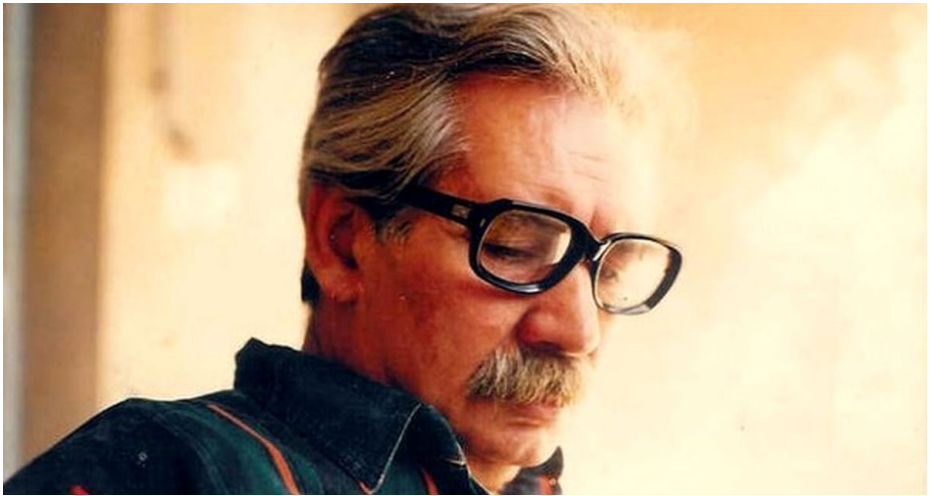
ای ناشناس !
وقتی تو با صدای خوش خوش
- این ساز خوش نوای دل انگیز -
با من حکایت دل خود ساز میکنی،
باهر کلام گوش نوازت :
راهی به قلب بسته می باز میکنی
*
ای ساز مهربان !
وقتی به مهربانی
آهنگ دوستی و محبت را

آغاز میکنی ،
روح مرا که تشنه تر از روح دشتهاست -
با آبهای معجزه دمساز میکنی

*
ای ناشناس،
ای ساز مهربان !
ای با بهار، آمده از راههای دور -
آیا نسیم مهر تو این باغ خفته را
از سحر خواب زرد قرون میکند رها ؟
آیا دری به روی دلم باز میکنی ؟
یا چون پرندگان مهاجر
در یک غروب غمزده پرواز میکنی ؟ !

برای آشنا

کاش؛ در جام نگاه سرد و بیرحم،
تو میجستی نشان آشنائی را،
و کاش از دیده خندان بظاهر
تو میخواندی درونم را ؛
و میدیدی که در دل گریه دارم
ولی این گریه ها هرگز نمیزایند اشکی را،
* * *
چرا شیون بلبها نقش می بندد،
عجب دارم چرا آتش بدین گرمی
بناگه سرد میگردد،
ولی بخشدن گرمی بمحفلها ،
بسر بر میکشد تیره نقایش را .
آبادان - کمی پور



راوی رنج و امید

به بهانه بیست و سومین سال درگذشت احمد محمود

مکتب داستان‌نویسی جنوب عنوانی است که به آثار نویسندگانی که از خطه جنوب یعنی خوزستان، بوشهر و فارس برخاسته‌اند یا بخشی از زندگی خود را در آن زیسته‌اند، اطلاق می‌شود. خاستگاه جغرافیایی داستان‌های نویسندگان این مکتب، «جنوب ایران» است؛ استعمار و استبداد، بیگانه‌ها، مهاجرت، نفت، بندر، دریا، تبعیض، عدالت‌طلبی، بی‌هویتی، فقر و فساد و کارگران مضمون غالب داستان‌هاست و با نگاهی مدرن، زمینه جغرافیایی و شرایط زندگی مردمان دیار خود را توصیف کرده‌اند.



احمد اعطا، شهره به احمد محمود، ۱۰ دی ۱۳۱۰ در اهواز به دنیا آمد و ۱۲ مهر سال ۱۳۸۱ در بیمارستان مهراد تهران درگذشت. پس از آنکه از مدرسه شبانه شاپور دیپلم گرفت، به دانشکده افسری رفت. همانجا بود که درگیر سیاست شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مدتی به زندان و سپس تبعید رفت. در دانشکده افسری، علاوه بر سیاست، با نوشته‌های صادق هدایت اخت گرفت و چنانکه خود گفته است، «شادی این



غریبه‌ها، دیدار، از مسافرتا تبخال، داستان یک شهر و زمین سوخته از جمله آثار احمد محمود است و در این میان، همسایه‌ها از مشهورترین آثار اوست و در واقع، با نام او عجین شده است. «با غرش جرثقیل‌ها و هژده چرخه‌ها از تو رختخواب می‌پریدیم و تازه آفتاب زده بود که می‌رفتیم و سایه دیوار می‌نشستیم و نگاه می‌کردیم که کارگران آبی پوش، با کاسک‌های سفید آهنی که نور خورشید را باز می‌تافت، تو تله‌بست‌ها و وول می‌خوردند. آفتاب که پهن می‌شد، خنکای صبح را می‌مکید. حالا دیوار آجری شکری‌رنگی، رودخانه را از ما بریده بود و زخم زرد رنگ میدان نفتی پشت خانه‌های ما، سر باز کرده بود و دویده بود تو کوچه‌ها و دورشته لوله قیر اندود، مثل دو مار نر و ماده، از حاشیه انبوه نخل‌های دور دست خزیده بود و آمده بود تو میدانگاهی و پایه‌های چوبی مالیده به نفت، مثل چوبه‌های دار، جابه‌جا تو خیابان بزرگ شهر کوچک ما نشست بود...» ■

(بخشی از کتاب پسرک بومی به قلم احمد محمود)

کتاب «یکی از انگیزه‌های او برای داستان‌نویسی شد. شخصیت‌پردازی، فضاسازی، دیالوگ‌نویسی، خلق ماجراها و تعلیق‌های متعدد در آثارش نشان از تبخیر او در داستان‌نویسی و آشنایی‌ش با فضای زمانه و تاریخ معاصر دارد.

محمود را به دلیل توجه به سبک زندگی، آیین‌ها و رسم‌های مردمان جنوب، جایی که از آن برخاسته بود، از پیشروان مکتب جنوب دانسته‌اند. نفت، کارگران نفتی، اعتصاب و مبارزه، مهاجران و کشاورزان و روستاییان از زمین‌کنده‌شده که به انبوه بیکاران شهرها می‌پیوستند و حلبی‌آبادها و کپر نشین‌ها را برپا می‌کردند، رنج اجتماعی و فقر مادی و فرهنگی جای ویژه‌ای در آثار محمود دارند. از نظر او، این افراد در شهرها قربانی صنعت وابسته شدند.

محمود معتقد است که نفت نه تنها تحول مثبتی در زندگی مردم بومی ایجاد نکرد، بلکه با وجود منابع و ثروت سرشار نفت، مردمان آن نواحی و مهاجرانی که به امید کار و زندگی بهتر پای به آنجا گذاردند، در رنج و فلاکت گذران می‌کنند. این نگاه در همه کتاب‌های او مشهود است. بیشتر داستان‌های محمود، تصویری به‌غایت واقع‌گرایانه و دردآلود از مناطق نفت‌خیز که با سیل اتومبیل‌های وارداتی رنگ گرفته، روایت می‌کنند. به‌طوری‌که برخی معتقدند باید او را پیامبر مکتب جنوب دانست. بیهودگی، زمین سوخته، مدار صفر درجه، دریا هنوز آرام است، درخت انجیر معابد، زائری زیر باران، غریبه‌ها، پسرک بومی، قصه آشنا، از دل‌تنگی،



فراق «ناصر تقوایی» و قصه‌ای پر غصه

کسی که فیلمنامه را از دل زندگی بیرون می کشید

مهسا بهادری

روزنامه‌نگار



در خلوتی که میان کلمات شکل می گیرد، «ناصر تقوایی» ایستاده است؛ نویسنده‌ای که پیش از آن که دوربین را به دست بگیرد، قصه را در دل واژه‌ها ساخته است. او از همان آغاز، نه فقط به تصویر، بلکه به جانِ روایت دل بسته بود و در نهایت در دل روایت‌ها در گذشت.



— زیست در دل جامعه جنوب

هر فیلم‌ساز، برای آفرینش جهان سینمایی‌اش، به منبعی پنهان یا آشکار تکیه دارد؛ منبعی که گاه در تجربه‌های شخصی و گاه در سطرهای کتاب‌های خاک‌خورده ریشه دارد. برای «عباس کیارستمی»، زندگی در ساده‌ترین و در عین حال عمیق‌ترین شکلش الهام‌بخش بود. «علی حاتمی» به تاریخ رجوع می‌کرد تا قصه‌هایش را از دل گذشته بیرون بکشد و «مسعود کیمیایی»، همواره نگاهی به لایه‌های پنهان فرهنگ و خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی معطوف بود، اما «ناصر تقوایی» نگاهی به زندگی بود، به بوی دریا و آفتاب. تقوایی را بیشتر به عنوان نویسنده و کارگردان داستان‌ها و فیلم‌های کارگری می‌شناسند. او اصالتاً اهل آبادان بود. همیشه تلاش داشت تا نمادی از شهرش را در فیلم‌هایش به تصویر بکشد، مردمانی جنوبی که نفت روند زندگیشان را تغییر داده است و تأثیر این امر در آثار ادبی تقوایی مشهود است. به‌طور مثال، در مستندهای ابتدایی تقوایی تأثیر وجود

تقوایی، برخاسته از جنوب گرم و شرجی، قصه را از کوچه‌های خاک‌خورده، لجه‌های مهربان و آدم‌های ساده اما عمیق و تأثیرگذاری آموخت که از نقطه‌ای زندگیشان تحت تأثیر نفت و اتفاقات مربوط به آن قرار گرفت. داستان برای او، صدای مردم بود. این هنرمند فیلمنامه را همان‌گونه می‌نوشت که نویسنده‌ای داستان کوتاه می‌نویسد. با وسواس، دقت و علاقه‌ای به جزئیات که وصف‌ناپذیر است.

خودش گفته بود: «از کودکی دلبسته ادبیات بودم. دو برادر بزرگ‌تر داشتم؛ یکی دل‌باخته شعر نو و دیگری شیفته شعر کلاسیک. شب‌ها خانه ما پر می‌شد از زمزمه شعر و گاهی هم صدای جر و بحث. هر چند معمولاً کتکش را من می‌خوردم.»

تقوایی، بی آن که پرگویی کند، فضا می‌ساخت؛ با یک جمله، با یک توصیف کوتاه، مخاطب را وارد جهان فیلم می‌کرد. در آثارش، جنوب تنها یک جغرافیا نیست؛ یک زیست و یک حس است.

نفت و حرکت مردم به سمت زندگی مدرن به چشم می‌آید. مهم‌ترین ویژگی او، نمایش دگرگونی فرهنگی مردم جنوب پس از ورود نفت به زندگیشان است، مردمانی سنتی که حالا با ملی شدن صنعت نفتشان وارد یک دگرگونی شدند و این اتفاق در ابعاد مختلفی رقم خورده است. مستندهای «باد جن» و «تاکسی متر» و «نفت سیاه» پررنگ‌ترین ردّ حرکت مردم به سمت مدرنیته، پس از ملی شدن صنعت نفت را به تصویر می‌کشد. با این حال نمی‌توان تقوایی را فیلم‌ساز حوزه نفت دانست. البته این روند حرکت مردم در مستند «اربعین» هم وجود دارد اما فضای آن مذهبی و کاملاً متفاوت است.

— سینمایی که از دل شعر و ادبیات آمده

اما تنها ادبیات نبود که ذهن جوان تقوایی را شکل می‌داد. فضای سیاسی و اجتماعی آن سال‌ها نیز نقش مهمی در پرورش نگاه او ایفا کرد. نوجوانی‌اش در روزگاری سپری شد که جامعه ایران هنوز درگیر تبعات انقلاب مشروطه بود. دورانی پرتنش، پر از پرسش و اشتیاق برای تغییر که خودش توضیح می‌داد: «از هر دوره تاریخی که صحبت می‌کنیم، فضای آن دوره را نباید فراموش کنیم. نوجوانی ما در دوره‌ای اتفاق افتاد که جوّ سیاسی و اجتماعی غریبی در ایران حاکم بود. به نوعی ادامه و تکامل رویدادهایی بود که انقلاب مشروطیت بر سر راه جامعه ما قرار داده بود. مثل همه نوجوان‌ها در آن سن و سال من هم یک ایده‌آلیست بودم. الگوهای ادبی ما در آن دوران نویسندگان فرانسوی مثل ویکتور هوگو بودند یا خیلی که می‌خواستیم روشنفکر باشیم، صادق هدایت بود.» با دانستن این موارد دقیق‌تر می‌دانیم که جهان سینمایی ناصر تقوایی از دل چه تجربه‌هایی متولد شده؛ از همان خانه‌ای که شعر در آن جاری بود، از روزگاری پر تلاطم و از نگاهی که با ادبیات قد کشید و به تصویر بدل شد.

— آغاز مسیر سینمایی ناصر تقوایی از مستند تا خشت و آینه

ناصر تقوایی از کارگردان نسل موج نوی سینمای ایران بود که فعالیت‌هایش را در عرصه فیلمسازی از اواخر دهه ۴۰ آغاز کرد. او پیش از آن که به عنوان فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان صاحب‌سبک شناخته شود، علاقه‌اش به سینما را در پشت صحنه تجربه کرد. او در دهه ۱۳۴۰، هم‌زمان با اوج‌گیری سینمای نوگرایی ایران، در



همیشه تلاش داشت
تأملاتی از شهرش
را در فیلم‌هایش به
تصویر بکشد، مردمانی
جنوبی که نفت روند
زندگیشان را تغییر
داده است و تأثیر
این امر در آثار ادبی
تقوایی مشهود است.



کارگران، چهره‌های خسته و آفتاب‌سوخته مردان جنوب و در سوی دیگر، ساختمان‌های شیک و امکانات لوکس کارمندان خارجی به گردش درمی‌آورد و تصویری از شکاف عمیق طبقاتی، تضادهای اجتماعی و رنجی پنهان در پس تولید ثروت را نمایش می‌دهد. در این مستند، نفت تنها یک منبع انرژی یا سرمایه ملی نیست؛ بلکه نمادی از نابرابری است. تقوایی بی‌آنکه شعاری بدهد، نشان می‌دهد چگونه ثروتی که از دل زمین‌های جنوب بیرون کشیده شده، جیب بیگانگان را پر می‌کند و ساکنان همان زمین را با فقر، فراموشی و حاشیه‌نشینی تنها می‌گذارد. جنوب در نگاه تقوایی، همواره سرزمینی است برزخی؛ جایی میان واقعیت و اسطوره و در «نفت سیاه»، او به روشنی می‌گوید: «نفت، نه تنها اقتصاد، که روح و فرهنگ این سرزمین را نیز دگرگون کرده است.» مستند تقوایی، نقدی است بر استعمار اقتصادی و ساختارهای ناعادلانه‌ای که هنوز هم در گوشه‌هایی از این جغرافیا زنده‌اند. نگاهی انسانی به سرزمینی که طلا در دل دارد، اما خاک بر تن مردمش مانده است.

— دوربینی برای دیدن نه قضاوت

دوربین او در این دوره، نه ابزار قضاوت، بلکه واسطه‌ای برای شنیدن و دیدن بود؛ روایت‌گری ساکت اما دقیق؛ اگرچه تقوایی بعدها با فیلم‌هایی چون «صادق کرده»، «نار و نی» و «کاغذ بی‌خط» به سینمای داستانی راه یافت، اما ریشه‌های نگاه او را می‌توان در همان مستندهای آغازین جست‌وجو کرد. نخستین گام ناصر

زمره عوامل فنی فیلم‌ماندگار «خشت و آینه» ساخته ابراهیم گلستان قرار گرفت. حضوری که بیش از یک همکاری ساده بود؛ آغاز مسیری بود که او را به یکی از مهم‌ترین صداهای روایت‌گر در سینمای ایران بدل ساخت. چراکه وجه مشترک تمام کارگردانان مطرح موج‌نود دهه ۵۰ سانسور و توقیف آثارشان، پیش از انقلاب است. نخستین قدم‌های جدی تقوایی در عرصه فیلم‌سازی، با ساخت مستندهایی آغاز شد که حال و هوایی متفاوت با فضای رسمی زمان خود داشتند. مستندهایی چون «نان خورهای بی‌سواد»، «آرایشگاه آفتاب»، «تاکسی‌متر»، «باد جن» و «فروغ فرخزاد»، «نفت سیاه» آثاری هستند که عمدتاً در نیمه دوم دهه ۴۰ شمسی تولید شدند و نگاهی فراتر از ثبت صرف واقعیت داشتند. تقوایی در مستندهایش نه تنها تصویرگر شرایط اجتماعی بود، بلکه تلاش می‌کرد از دل جزئیات روزمره، به فهمی عمیق‌تر از جامعه برسد. برای نمونه، مستند «نفت سیاه» تقوایی ساخته سال ۱۳۴۹ صریح‌ترین و پرنگ‌ترین مواجهه او با مسئله نفت و پیامدهای آن بر جنوب ایران نمایش داده شده است. این مستند، از مهم‌ترین آثار مستندسازی اجتماعی در سینمای ایران به‌شمار می‌رود؛ روایتی بی‌پرده و واقع‌گرایانه از تأثیرات عمیق و گاه ویران‌گر صنعت نفت بر زندگی مردمان بومی که از برکات نفت بی‌بهره ماندند. «نفت سیاه» بدون هیچ‌گونه گفتار توضیحی یا حضور بازیگر، تنها با تکیه بر تصویر و صدای زندگی واقعی، داستان خود را تعریف می‌کند. او با مهارت تمام، دوربینش را میان دکل‌های نفتی، خانه‌های ساده

تقوایی در عرصه فیلم‌سازی حرفه‌ای، فیلمی نامتعارف نسبت به جریان فیلم‌سازی مرسوم زمان خود بود. فیلم «آرامش در حضور دیگران» با سرمایه‌گذاری تلویزیون ملی و از دل سینمای دهه پنجاه ساخته شد. داستان فیلم از مجموعه «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان» نوشته غلامحسین ساعدی برگرفته شده بود. فیلم‌سازی که باور داشت: «سینما را نمی‌شود با زیاد فیلم‌دیدن یاد گرفت. سینما را باید از فیلمسازان برجسته آموخت. اگر شما بخواهید در فیلم دیگری همین شیوه را به کار بگیرید، اشتباه کرده‌اید.» خودش یکی از آن فیلمسازهای برجسته است که سینما برای او امری تصنعی نیست و تکرار خود زندگی است، او باور داشت: «تراژدی را آدم‌های تسلیم‌شده توسری خورده نمی‌سازند، آدم‌هایی می‌سازند که برای زندگی تلاش می‌کنند اما زورشان نمی‌رسد.» تقوایی پس از توقیف فیلم «آرامش در حضور دیگران» و شکست تجاری آن، فیلم جنایی و مهیج «صادق کرده» را ساخت که به‌رغم جنبه‌های تجاری و گیشه‌پسند آن، ساخت و پرداخت ماهرانه‌ای داشت و اثری متفاوت در ژانر سینمای تریلر جنایی ایران بود. سومین فیلم بلند او، «نفرین» است، «نفرین» را مهجورترین فیلم کارنامه سینمایی تقوایی می‌دانند. تقوایی در این فیلم که خود نگارش فیلمنامه‌اش را با اقتباس از داستان «باتلاق» نوشته میکا والتاری، نویسنده فنلاندی، به عهده داشته به مسائل ازلی و ابدی، چون تقدیر و سرنوشت، سرشت و ابعاد فلسفی انسان و شکل‌گیری فاجعه پرداخته است. مجموعه تلویزیونی «دایی جان ناپلئون» ساخته ناصر تقوایی از ماندگارترین و محبوب‌ترین مجموعه‌های تلویزیونی است که با اقتباس از رمان «دایی جان ناپلئون» ساخته شده است. تقوایی در این اثر به هجو اشرافیت متظاهر و توخالی و سنت‌ها و ارزش‌های اخلاقی آن‌ها می‌پردازد.

— «ناخدا خورشید»، یک نقطه عطف

چهارمین فیلم ناصر تقوایی، نقطه عطفی در کارنامه او و یکی از برجسته‌ترین آثار سینمای پس از انقلاب ایران به شمار می‌رود. «ناخدا خورشید»، نخستین فیلم داستانی تقوایی در دهه ۱۳۶۰، روایتی است بومی‌شده از رمان «داشتن و نداشتن» اثر ارنست همینگوی؛ اقتباسی آزاد است که با ظرافت به فضای جنوب ایران منتقل شده و در آن، جهان داستانی نویسنده آمریکایی با جغرافیای انسانی و فرهنگی بوشهر



مستند «فت‌سپاه»
تقوایی صریح‌ترین و
پررنگ‌ترین مواجهه
او با مسئله نفت و
پیامدهای آن بر جنوب
ایران نمایش داده شده
است. این مستند،
از مهم‌ترین آثار
مستندسازی اجتماعی
در سینمای ایران
به‌شمار می‌رود؛ روایتی
بی‌پرده و واقع‌گرایانه
از تأثیرات عمیق و
گاه‌ویران‌گر صنعت
نفت بر زندگی مردمان
بومی که از برکات نفت
بی‌بهره ماندند.



پیوند خورده است. در «ناخدا خورشید» شاید نفت به صورت مستقیم در قاب ظاهر نشود، اما حضورش در تمام سطرهای تصویری فیلم حس می شود. روح نفت زده شهر در هر نما جاری است؛ از اسکله ها و رودخانه ها گرفته تا گرمای سوزان و مه گرفتگی همیشگی که بر چهره شهر سایه انداخته است. نفت در این فیلم، نه یک شی قابل رؤیت، که یک واقعیت زیسته در فضا، در روابط اجتماعی و در ساختار قدرت است. نشانه های اقتصاد نفتی در پس زمینه همه چیز حضور دارند؛ قاچاق، بی قانونی، فقر مزمن و شکاف عمیق میان ثروت و محرومیت. شخصیت های فیلم، مردمانی هستند که در حاشیه صنعت نفت زندگی می کنند؛ درست در کنار چاه های ثروت، اما بدون سهمی از آن. آن ها تنها نظاره گر بازی قدرت و سرمایه اند؛ ساکنان سرزمینی که زمینش طلا می زاید، اما ساکنانش همچنان در سایه و فقر زندگی می کنند. در این اثر فضای جنایی فیلم و لحن سرد و تلخش، با ترکیب هوشمندانه ای از لوکیشن های بکر جنوب و شخصیت های چندلایه، ساختاری روایی پخته و تأثیر گذار یافته است. بندر به تصویر کشیده شده در فیلم، چیزی فراتر از یک پس زمینه است. اثر بعدی «ای ایران» است که خود تقوایی با درونمایه هویت ملی نوشته برخلاف دیگر آثار او، قهرمان واحدی ندارد. بلکه همه اهالی روستا در نقش قهرمان و گروه بان می کنند. در نقش ضد قهرمان ظاهر شده اند. «کشتی یونانی» هم فیلم کوتاهی از تقوایی است که از مجموعه قصه های کیش دربار جزیره کیش و کشتی یونانی آن ساخته شده است. «کاغذ بی خط» ساخته دیگر ناصر تقوایی، اثری اجتماعی است که آخرین اثر سینمایی این کارگردان محسوب می شود. هر چند تقوایی پس از آن چندبار برای ساخت «چای تلخ» دور خیز کرد اما این پروژه برای همیشه نیمه تمام ماند. او هرگز به دنبال دیالوگ هایی پرطمطراق و ساختگی نبود؛ او کلمات را از دل زندگی بیرون می کشید، از سکوت ها، مکث ها و نگاه هایی که بیشتر از هر جمله ای حرف می زنند؛ اما روزگار و آدم هایش آن قدر بر تقوایی سخت گرفتند که در نهایت فقط ۱۲ داستان کوتاه، ۱۳ فیلم گزارشی و مستند، ۳ فیلم کوتاه داستانی، ۶ فیلم بلند، یک سریال ۱۶ ساعته تلویزیونی و ۲ فیلم ناتمام در کارنامه او باقی ماند. ناصر تقوایی سال ها جدا ماند از فضایی که به آن تعلق داشت، سال ها فیلم نساخت و مصاحبه نکرد، اما همچنان الهام بخش و تأثیر گذار ماند. ماند تا در ۲۲ مهر ۱۴۰۴ به ابدیت پیوندد. ■



در «ناخدا خورشید» شاید نفت به صورت مستقیم در قاب ظاهر نشود، اما حضورش در تمام سطرهای تصویری فیلم حس می شود. روح نفت زده شهر در هر نما جاری است؛ از اسکله ها و رودخانه ها گرفته تا گرمای سوزان و مه گرفتگی همیشگی که بر چهره شهر سایه انداخته است.



آنچه بیان نشد؛ ماجرای «فراماسوئری و نفت»



زهره سلیمانی

کارشناس مرکز اسناد و موزه‌های صنعت نفت

نیز از این باشگاه‌ها حمایت کرده و از آنها برای گسترش افکار خود در میان جوانان بهره می‌بردند. در ایران پیش از انقلاب نیز انجمن‌های فراماسوئری حضوری قابل توجه داشته‌اند. رد پای لژهای فراماسوئری در بسیاری از تشکیلات مملکتی این دوره قابل ردگیری است. صنعت نفت نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. فعالیت‌های فراماسوئری در صنعت نفت افزون بر عضویت بسیاری از بزرگان این صنعت در لژهای فراماسوئری، با واسطه کمیته‌ها و باشگاه‌های مختلف به اعضای جوان‌تر این صنعت و خانواده‌های آنها نیز تسری می‌یافت. استعمار با جذب جوانان در لژهای فراماسوئری، کلوب‌های روتاری و باشگاه‌های لاینز از توان و انرژی آنها با هدف مطامع خود بهره‌برداری کرد و با توزیع آنان در حوزه‌های فرهنگ، اقتصاد و سیاست، جامعه ما را به سمت اهداف خود کشاند که با توجه به ناسازگاری آنها با اهداف انقلاب، این لژها به فراموش سپرده شدند. یکی از بخش‌های قابل توجه گنجینه‌های اسنادی در مرکز اسناد صنعت نفت، اوراق و مکاتبات مربوط به فعالیت‌های کمیته‌های مختلف است؛ از جمله می‌توان

تاریخ صد سال اخیر ایران در بسیاری از شئون با نفت عجین شده است. صنعت نفت نقش اساسی در تغییرات اجتماعی و فرهنگی ایران، خاصه در مناطق عملیاتی داشته است. نفت نه تنها بانی شکل‌گیری تأسیسات و امکانات شهری مدرن، بلکه عامل تشکیل و تقویت هویت‌های اجتماعی - فرهنگی هم بوده است. از دیگر نهادهای قابل توجه در تاریخ معاصر ایران و جهان، «انجمن‌های فراماسوئری» بودند که نگاهی تردیدآمیز درباره آنها وجود داشته و دارد. همکاری‌های بین این دو نهاد (صنعت نفت و انجمن‌های فراماسوئری) تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند. این در حالی است که اسنادی در مرکز اسناد و موزه‌های صنعت نفت موجود است که به این مسئله اذعان دارند. یکی از جالب توجه‌ترین اسناد در این زمینه، مربوط به باشگاه لاینز و کلوب‌های روتاری است که در آن به فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی باشگاه و کلوب، کمیته‌های مختلف مربوط به این نهادها، برخی از شرکت‌ها و مؤسساتی که به این نهادها کمک مالی می‌کردند اشاره شده است. انجمن‌های فراماسوئری

به یکی از پرونده‌های امور بین‌الملل در گنجینه اسناد اشاره کرد که بخشی از آن به فعالیت کمیته پسران و دختران (کمیته جوانان) پرداخته است.

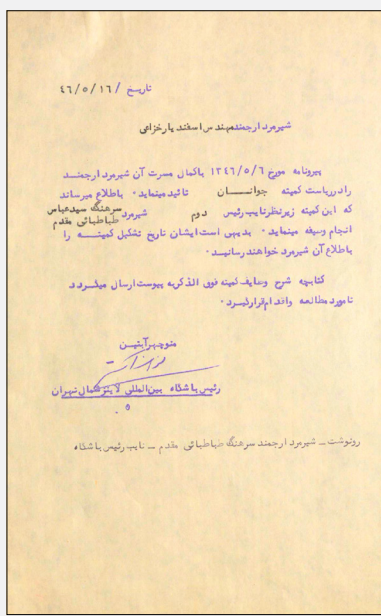
این کمیته‌ها از جمله شاخه‌های فرعی لژهای فراماسونری بودند که همت خود را معطوف به جوانان کردند. اسناد موجود در این پرونده مربوط به سال ۱۳۴۶ شمسی است که «اسفندیار خزاعی» به‌عنوان رئیس کمیته جوانان فعالیت می‌کرده. این کمیته زیر نظر سرهنگ عباس طباطبائی مقدم، نایب‌رئیس دوم وقت باشگاه بین‌المللی لاینز شمال تهران، بوده.

— باشگاه‌های لاینز (LIONS)

باشگاه لاینز (لاینز به معنای شیران است و لئو به معنای شیر جوان است) در سال ۱۹۱۷ از سوی یکی از فراماسون‌های آمریکایی به نام «ملوین جونز» در شهر شیکاگو تأسیس و شعبه‌ای از آن در تاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۳۶ در ایران افتتاح شد و خیلی زود، در حدود پنجاه شهر ایران شعبه‌هایی دایر کرد. اعضای این باشگاه‌ها در سومین پنجشنبه هر ماه در یکی از هتل‌های تهران تشکیل جلسه می‌دادند. هدف ظاهری باشگاه‌های لاینز، گسترش نوع دوستی و حمایت از حقوق بشر، کمک به انسان‌های ستم‌کشیده و از این قبیل ذکر شده است، اما هدف واقعی و پشت پرده آنان همانند لژهای فراماسونری و کلوب‌های روتاری بود.

روتاری واژه‌ای عبری به معنای «دوره» است و نامگذاری این باشگاه‌ها به روتاری از آن رو بود که چون جلسات روتارین‌ها در آغاز تأسیس کلوب، به صورت گردشی در خانه هریک از اعضا تشکیل می‌شد، از این رو نشست‌ها به «روتاری» معروف شدند. کلوب روتاری بین‌المللی به دنبال ایجاد

سیستمی به هم پیوسته و متشکل جهانی بود که با اراده و حرکت دندان‌های «کلب مادر» بقیه خرچ‌دنده‌ها نیز به حرکت در می‌آمدند. باشگاه‌های لاینز برخلاف روتاری، سخت‌گیری چندانی در عضویت چند نفر از مدیران و اشخاص برجسته یک شغل و صنف نداشتند. از این رو در این نوع باشگاه‌ها ممکن بود از یک صنف چند نفر



عضویت پیدا کنند. همه این سیستم جهانی برای تأمین منافع انگلیسی‌ها، صهیونیست‌ها و آمریکاییان به حرکت در می‌آمد.

– روتاری و جذب جوانان

کچھتہ ہمسران و دختسران

و جوانان را در گروه‌هایی با نام «اینتراکت - روتراکت» سازماندهی می‌کرد و ضمن انجام فعالیت‌های مختلف مانند تشکیل پیک‌نیک‌های دسته‌جمعی، به آموزش و تربیت آنها می‌پرداخت. نخستین کلوب روتراکت در ایران در سال ۱۳۴۹، به کوشش سپهبد «علی محمد خادمی» که دبیر بین‌المللی کلوب‌های روتاری در ایران بود و «داریوش ارجمند» در تهران و با عضویت ۲۵ نفر از دانش‌آموزان و دانشجویان تشکیل شد. نکته مهم در سازماندهی نوجوانان و جوانان روتاری در ایران، تلاش و همگامی فرقه بهائیت در این زمینه بود و سپهبد خادمی و مهندس ارجمند هر دو پیرو این فرقه بودند.

کمیته ویژه جوانان که یکی از کمیته‌های فعال در هر کلوب روتاری بود و وظیفه داشت تا درباره دانشجویان تحقیق کنند و آن دسته از دانشجویانی که با معیارهای روتاری واجد صلاحیت تلقیمی شوند را به روتاری بین‌المللی معرفی کند. روتاری بین‌المللی با اعطای بورس تحصیلی دانشجویان را زیر پوشش خود قرار می‌دادند و همسو با اهداف برنامه‌های خویش به آنها آموزش‌های لازم داده می‌شد. بر اساس اطلاعات منتشره از سوی مرکز روتاری بین‌الملل، این تشکیلات تنها در سال ۱۹۷۸ میلادی، تعداد هفده هزار مورد کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان پرداخت کرده است.

کمیته پسران و دختران زیر نظر باشگاه بین‌المللی لاینز فعال بود. از جمله برنامه‌های این کمیته‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: انجام امور مربوط به مسابقات ورزشی، میدانی، اردوگاه‌ها، باشگاه‌ها، کارهای دستی و سرگرمی‌ها، باشگاه‌ها و تشکیلات پیش‌آهنگی پسران

۶- انقلابی راه لازم باشد به سبب انجمن کهنه رداپد و انجمن‌های دیگری و پشتیبانی آنها از انجمن‌هاست.
۷- برای انجمن کهنه و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۸- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۹- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۱۰- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۱۱- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۱۲- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.

۱- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۲- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۳- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۴- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۵- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۶- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۷- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۸- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۹- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.
۱۰- برای روتراکت و انجمن‌های کهنه پسران در ایران روتراکت می‌باشد.



درباره نقد روانکاوانه و پیوند رؤیا و ناخودآگاه

پلی میان ادبیات و تجربه انسانی



نازنین قرایی نژاد
مدرس دانشگاه

نقد ادبی همواره تلاش می‌کند تا از دل پنهان متن به تحلیل برسد؛ لایه‌های پنهان متن را می‌توان با ابزارهای مختلف و رویکردهای متفاوت در حوزه نقد ادبی بررسی کرد. هر کدام از رویکردهای نقد که در بستر حوزه‌های گوناگون قرار می‌گیرد، شامل نظریه‌ها و آرای نظریه‌پردازان بزرگ است که به کمک این نظریات می‌توان متن را تفسیر کرد. رویکرد روان‌کاوی یکی از حوزه‌هایی است که به‌ویژه با نظریه‌های فروید و پس از او یونگ و لاکان، به یکی از مهم‌ترین ابزارهای چنین کاوشی بدل شد. روان‌کاوی شاخه مهم نقد است که سراغ «ناخودآگاه» متن می‌رود. همان‌طور که فروید معتقد است؛ نوشته، آینه‌ای است که ناخودآگاه نویسنده را بازتاب می‌دهد.

از منظر رویکرد نقد روان‌کاوانه، اثر ادبی فقط محصول تخیل نویسنده نیست، بلکه تجلی ضمیر ناخودآگاه او، بازتاب اضطراب‌ها، امیال سرکوب‌شده و عقده‌های فردی یا جمعی است. به همین دلیل است که در نقد روان‌کاوانه، رمان،

داستان یا هر آنچه که متن نامیده شود را به کمک نظریه‌های فروید، یونگ، لاکان و هر نظریه‌پردازی که در این حوزه فعال است و دارای تئوری خاص روان‌کاوی است خوانش و نقد می‌شود؛ متنی که پشت روایت آشکارش، رمز و رازی نهفته است.

کاربرد این شیوه نقد تنها به روان‌شناسی شخصیت‌های داستان محدود نمی‌شود. روان‌کاوی به ما می‌آموزد که چگونه «متن» خود همچون ناخودآگاه عمل می‌کند: لغزش‌های زبانی، تکرارهای وسواس‌گونه، نمادهای پنهان و سکوت‌های معنادار همه نشانه‌هایی‌اند که منتقد برای کشف لایه‌های پنهان اثر به آن‌ها توجه می‌کند. از این منظر، نقد روان‌کاوانه نه تنها ابزاری برای تحلیل متون، بلکه پلی است میان ادبیات و تجربه انسانی. متنی که می‌خوانیم، ما را وادار می‌کند با تاریک‌ترین، سرکوب‌شده‌ترین و در عین حال بنیادین‌ترین بخش‌های وجودمان روبه‌رو شویم. از فروید که ادبیات را در پیوند با رؤیا و ضمیر ناخودآگاه دید، تا لاکان که زبان را همانند ناخودآگاه می‌دانست، نقد روان‌کاوانه همواره به ما یادآوری می‌کند که ادبیات فقط سرگرمی نیست، بلکه راهی است برای کشف چیزهایی که در زندگی روزمره پنهان می‌مانند. به همین دلیل است که وقتی متنی را با نگاه روان‌کاوانه می‌خوانیم، نه فقط داستان را بهتر می‌فهمیم، بلکه به بخشی از خودمان هم نزدیک‌تر می‌شویم. از این رو، نقد روان‌کاوانه هنوز هم برای منتقدان و خوانندگان جذاب است. این نوع خواندن به ما اجازه می‌دهد ادبیات را نه صرفاً یک سرگرمی، بلکه به مثابه پنجره‌ای به سوی درونی‌ترین بخش‌های وجود فردی و جمعی ببینیم. وقتی متنی را با نگاه روان‌کاوانه می‌خوانیم، هم داستان را بهتر درک می‌کنیم، هم خودمان را. از سوی دیگر، روان‌کاوی کمک می‌کند تا رابطه میان ادبیات و جامعه را هم بهتر بفهمیم.

نویسندگان تنها از زندگی شخصی خود الهام نمی‌گیرند، بلکه تحت تأثیر فضاهای فرهنگی و اجتماعی زمانه‌شان هستند. همانگونه که فروید معتقد است، رؤیا نوعی برون‌ریزی انباشت ناخودآگاه فردی است، نگارش نویسنده و تولیدات هنری هنرمندان هم به‌نوعی برون‌ریزی ناخودآگاه فردی است. بنابراین، نقد روان‌کاوانه می‌تواند نشان دهد که چگونه یک رمان یا نمایشنامه و هر نوع از متن اضطراب‌ها یا میل‌های سرکوب‌شده جامعه را بازتاب می‌دهد و چگونه به کمک تولیدات ادبی و هنری منعکس می‌شود. ■

”

روان‌کاوی به ما می‌آموزد که چگونه «متن» خود همچون ناخودآگاه عمل می‌کند: لغزش‌های زبانی، تکرارهای وسواس‌گونه، نمادهای پنهان و سکوت‌های معنادار همه نشانه‌هایی‌اند که منتقد برای کشف لایه‌های پنهان اثر به آن‌ها توجه می‌کند.

“

اخبار هفته، چاپ آبادان

به همین منظور نشریه‌های متعددی در محدوده مناطق نفت‌خیز، سپس در تهران با تمرکز بر موضوع نفت، اغلب در سطح وسیع، چاپ و توزیع می‌شد: «در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی عریضه‌ها و مقالات انتقادی متعددی به‌طور مستمر در مطبوعات پایتخت چاپ می‌شد.

تلقی مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران این بود که بی‌اطلاعی نخبگان ایرانی از عملیات شرکت نفت باعث خواهد شد انتقادات مزبور ذهنیت‌های منفی نسبت به شرکت نفت را تقویت کند. لذا، شرکت پس از تأسیس اداره نمایندگی خود در تهران کوشید یک جریان اطلاع‌رسانی مستمر بین عملیات شرکت نفت و مطبوعات برقرار سازد.» (میرزایی، حسین، ۱۴۰۲. *اولین روابط عمومی ایران در آینه تاریخ*. خرمشهر: کلیماء، ص ۵۵)

بنابراین، در نیمه نخست قرن بیستم، صنعت نفت ایران نه تنها به‌عنوان ستون فقرات اقتصاد کشور شناخته می‌شد، بلکه خود به تنهایی، نهادی فرهنگی و اجتماعی نیز به‌شمار می‌رفت. شرکت نفت انگلیس و ایران، سپس شرکت ملی نفت ایران (۱۳۳۰)، با گستره وسیع فعالیت‌های صنعتی، عمرانی و انسانی خود به سازوکاری برای اطلاع‌رسانی، آموزش و ارتباط با جامعه نیازمند بود.

با توسعه خطوط تلگراف و صنعت چاپ و به‌راه‌افتادن نهضت ترجمه در ایران عصر قاجار، سیل خروشان از نشریات و کتاب‌های ترجمه به کشور روانه شد، چراکه بسیاری از نشریات ابتدا خارج از مرزها طبع و سپس به دست ایرانیان در داخل کشور می‌رسید؛ اما دوره مدّ نظر ما در بررسی مطبوعات منتشرشده در شرکت نفت، به فاصله زمانی برآمدن رضاشاه تا سرنگونی پهلوی دوم و آستانه انقلاب اسلامی را دربر می‌گیرد.



کودتای سال ۱۲۹۹ و برآمدن رضاخان در عرصه سیاست ایران و تحولات اجتماعی و سیاسی پی‌درپی، موضوع‌های جدیدی را در تنازعات قلمی در عرصه مطبوعات ایران پیش کشید. یکی از آن موضوعات مهم و بحث‌برانگیز با نفت و عملیات کشف و استخراج و سود حاصل از فروش آن در اقتصاد ایران و حفظ منافع ملی مرتبط بود.

چاپ بولتن‌ها و هر نوعی از مکتوبات خبری یا عمومی در حکم رسانه‌های ارتباط جمعی بود که با اهدافی تعیین‌شده به طرح موضوعاتی می‌پرداخت تا آشکار و پوشیده، ذهن جمعی ایرانیان را برای تحولات پیش رو آماده یا آنان را نسبت به منافع و حقوق ملی خود آگاه کند.

خانواده‌هایشان توسعه می‌یافت، به برنامه‌های فرهنگی و سرگرمی آنان در قالب افتتاح سالن‌های سینما و تئاتر، باشگاه‌ها، مراکز خرید، همچنین نشریات نیز توجه ویژه می‌شد.

سه نشریه اصلی شرکت نفت در آن زمان عبارت بودند از: *اخبار هفته آبادان* و *خبرهای روز آبادان*، به زبان فارسی، و *دیلی نیوز* به زبان انگلیسی. این سه نشریه که ابتدا برای کارکنان و در چاپخانه شرکت نفت در آبادان چاپ و توزیع می‌شدند، پس از مدتی، با حذف پسوند آبادان و دریافت مجوز از وزارت فرهنگ و هنر، در دسترس عموم مردم قرار گرفتند.

■ اخبار هفته آبادان

این مجله در آغاز انتشار در هشت صفحه و برای کارکنان نفت در آبادان چاپ می‌شد و بیشتر نقش بولتن خبری داشت. از آنجا که این نشریه و روزنامه *خبرهای روز* کم‌وبیش تحریه یکسانی داشتند، محتوای مشابهی نیز تولید می‌کردند، البته هر کدام مدیر مسئولان مختص به خود داشتند و در ظاهر مستقل عمل می‌کردند.

مجله *اخبار هفته آبادان* هم سردبیران مختلفی را به خود دید. طبق پژوهشی که حسین میرزایی درباره تاریخ روابط عمومی نفت انجام داده است، «منوچهر مستشاری» در مقطعی کوتاه و به احتمال زیاد در نخستین شماره‌های سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ دبیری مجله را به عهده داشت، سپس به سمت ریاست روابط عمومی مناطق نفت خیز منصوب شد.

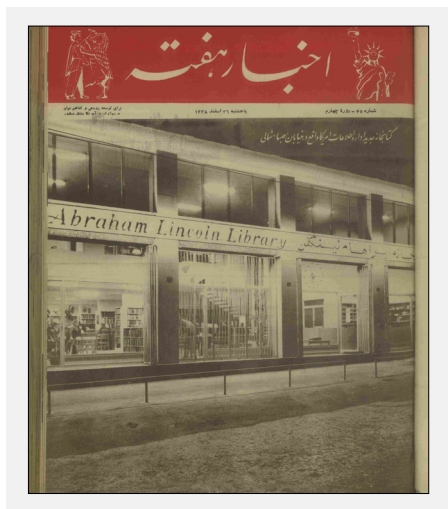
به همین خاطر، توجه به طبع و نشر مطبوعات در عنوان‌های گوناگون ضرورتی راهبردی داشت. این نشریه‌ها از بولتن‌های فنی گرفته تا مجلات فرهنگی و اجتماعی ابزاری برای مستندسازی فعالیت‌ها و دستاوردهای شرکت در مناطق عملیاتی، انتقال دانش تخصصی به کارکنان و مهندسان صنعت نفت، ایجاد پیوند میان زندگی شرکتی و جامعه محلی، به‌ویژه در شهرهایی چون آبادان و مسجدسلیمان و مهم‌تر از همه، شکل‌دهی به روایت رسمی از نقش نفت در توسعه ملی بودند.

در واقع، مطبوعات نفتی توانستند در عرصه پرهیاهو و پربشان جامعه در دوران استقرار پهلوی جای خوبی برای خود باز کنند و حتی بستری برای گفت‌وگو، همچنین آموزش آحاد مردم فراهم کنند. پس از خروج رضاشاه و آغاز حکومت پهلوی دوم، به خیل نویسندگان و مترجمانی که با این نشریات همکاری می‌کردند، افزوده می‌شد که بسیاری از آنان به نام‌های بزرگی در عرصه ادبیات و سیاست، همچنین مدیریت در سطوح مختلف دولتی بدل شدند.

■ آبادان

مرکز ثقل نشریه‌های نفت در استان خوزستان و با مرکزیت شهر آبادان بود که ریشه در جایگاه راهبردی، صنعتی و فرهنگی این شهر داشت. بخش بزرگی از جمعیت آبادان را کارکنان این صنعت تشکیل می‌دادند که در مناطق مسکونی شرکتی زندگی می‌کردند و هم‌زمان که زیرساختهای رفاهی خود و

آمریکاییان آشنا و مأنوس کند. پیشانی‌نوشت مجله در این دوره کوتاه همواره این جملات است:
 اخبار هفته به طور هفتگی به وسیله اداره اطلاعات آمریکا در تهران منتشر می‌شود. ... خیابان نادری، کوچه گوهرشاد، اداره اطلاعات آمریکا؛
 برای توسعه دوستی و تفاهم میان مردم ایران و آمریکا منتشر می‌شود.



پس از گذشتن از شناسنامه مجله، به موضوع‌های مشخص و ثابت دیگری برمی‌خوریم که در تمام شماره‌های این دوره تکرار می‌شوند و در واقع در پی هم می‌آیند. برای نمونه، این موضوعات شامل ستون اعلام برنامه‌های انجمن ایران و آمریکا و صدای آمریکا در تهران می‌شود که هدفش معرفی برنامه‌های هنری و فرهنگی برای عموم مردم است و مخاطبان مجله را به

مدتی بعد، «ابراهیم گلستان» به اداره انتشارات نفت پیوست و به جای مستشاری سکان مجله را در دست گرفت. حضور گلستان محتوای ادبی مجله را به وضوح در حجم و کیفیت مطالب تغییر داد و به ترجمه و خلاصه‌نویسی داستان‌های جهان و نقد ادبی توجه ویژه‌ای نشان داده شد و صفحه‌ای با عنوان «داستان هفته» به صفحات مجله افزود شد.

از سال ۱۳۲۷ به بعد، مجله موضوع‌های متنوع و بخش‌های مختلفی به خود دید و از مجله‌ای شرکتی به مجله‌ای عمومی و با مخاطبانی در سراسر ایران تبدیل شد.

از این مقطع، مجله/اخبار هفته با ۲۴ صفحه سیاه‌وسفید، در قطع وزیری و به قیمت دو ریال در چاپخانه شرکت نفت آبادان منتشر می‌شد؛ چاپ/اخبار هفته تا/ویل دهه ۱۳۴۰ ادامه داشت.

— مرور صفحات ■ مقطع نخست

با بررسی شماره‌های ابتدایی مجله/اخبار هفته آبادان و مقایسه آنها با شماره‌های بعدی، می‌توانیم به یک تقسیم‌بندی زمانی دست یابیم که به خوبی دو رویکرد آمریکایی و بریتانیایی را در فاصله انتشار همان شماره‌ها نشان می‌دهد.

به عبارت دیگر، در مقطع نخست، محتوای مطالب مجله به طور کامل در محور تبلیغ برنامه‌های آمریکایی در ایران و ترویج دوستی ایران و آمریکا می‌چرخد و می‌کوشد خوانندگان خود را با فرهنگ و دستاوردهای

شرکت در آن برنامه‌ها ترغیب می‌کند. در بخش‌های دیگر این مطالب منتشر می‌شده و اغلب در شماره‌های بعدی نیز به صورت سلسله موضوعی ادامه می‌یافته است:

تاریخ جنگ‌های داخلی آمریکا با عنوان «پیدایش یک ملت»؛ دستاوردهای علمی و پژوهشی آمریکاییان؛ محصلان ایرانی در دانشگاه‌های آمریکا و حضور آمریکاییان متخصص در ایران برای آموزش در حوزه‌های علمی و فنی.



■ مقطع دوم

به نظر می‌رسد با نزدیک شدن به انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران و آغاز ملی شدن صنعت نفت در ایران، رویکرد آمریکادوستی مجله جای خود را به همسویی با سیاست‌های بریتانیای کبیر و قدرنهادن به خدمات

آنان در ایران می‌دهد.

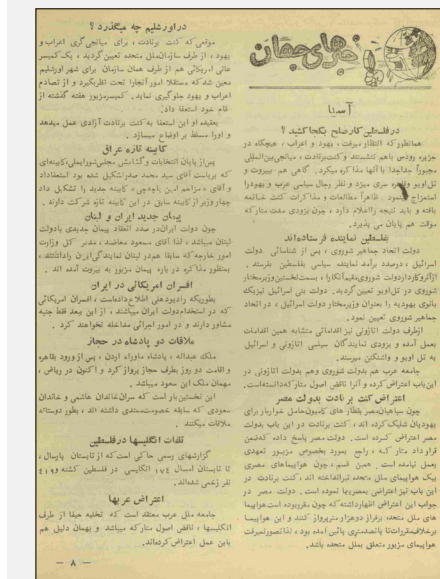
این دوره‌ای بلندمدت و پایدار در مجله است که تا پایان انتشار نیز ادامه می‌یابد. تفاوت عمده در این مقطع فقط به جانشینی بریتانیا و کم‌رنگ شدن نام آمریکا در مجله محدود نمی‌شود، بلکه محتوای مطالب مجله نیز تغییر چشمگیری می‌کند و سردبیران مختلفی را به خود می‌بیند.

حضور چهره‌های شاخص فرهنگی و ادبی در آبادان مجله/خبر هفته و سایر نشریاتی را که در آنجا منتشر می‌شد، متأثر می‌کرد. علاوه بر ابراهیم گلستان که پیش‌تر ذکر او رفت، نویسندگانی همچون محمدعلی موحد، منوچهر بزرگمهر، حمید نطقی، جواد عامری و ابوالقاسم حالت با مجله همکاری می‌کردند. البته، متأسفانه اغلب مطالب مجله بدون ذکر نام نویسندگان و مترجمان منتشر می‌شده است و ما از نسبت دقیق مطالب به هریک از این نام‌ها و افراد دیگر ناتوان هستیم.

یکی از عناصر چشم‌گیر و ثابت در/خبر هفته، مقوله عکس و عکاسی است.

سردبیر مجله «حسین فریدنی» از شهریور ۱۳۲۰ به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد و هم‌زمان، در اواخر دهه بیست، رئیس جمعیت شیر و خورشید سرخ آبادان نیز بود. فریدنی پس از ملی شدن نفت مدتی از مجله فاصله گرفت، سپس به طور رسمی «ظاهراً به دلیل غیبت طولانی اخراج شد».

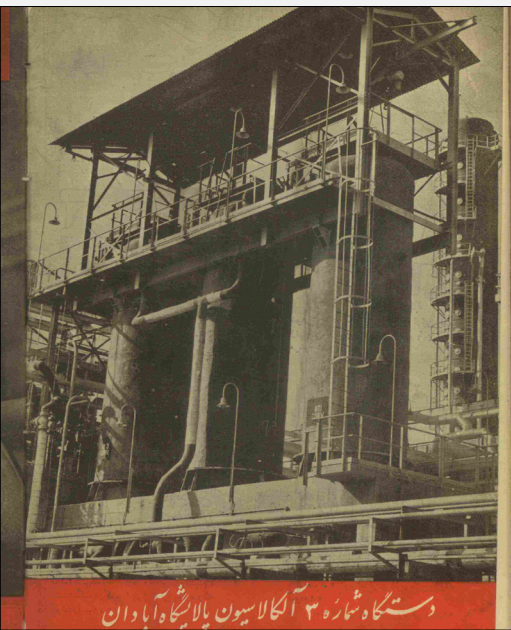
از دیگر صفحه‌های جالب و معروف مجله/خبر هفته، صفحه «ما و خوانندگان» بود که در نگاه نخست، به



نکته تأمل برانگیز دیگر و بسیار نزدیک به سیاست بریتانیایی که رسانه دولتی بی بی سی جهانی نیز از آن تبعیت می کرد، مسئله فلسطین و اشاره به نزاع دو دولت یهودی و فلسطینی در خاور میانه بود و با قاطعیت می توان گفت که هم زمان با مقطع دوم انتشار مجله، هیچ شماره ای بدون پرداختن به موضوع فلسطین و خبرهای روز مربوط به آن بسته نمی شد.

دیگر بخش های مجله نیز کم و بیش ثابت بود: خبرهای ایران و جهان؛ اخبار ورزشی؛ آلبوم تصویری از بازدیدهای رسمی از مناطق نفت خیز یا افتتاح مراکز مختلف علمی، فنی یا فرهنگی در کشور؛ ترجمه داستان؛ زنان؛ زیبایی و سلامت؛ کارگاه های آموزشی مختص کارکنان؛ صفحه طنز و کاریکاتور و غیره.

هفته نامه اخبار هفته آباد/ن یکی از موفق ترین نشریه های شرکت نفت ایران بود که با مطالب ارزشمندی که برای کارگران و کارمندان منتشر می ساخت، علاوه بر اینکه نقش به سزایی در آگاهی و سرگرمی خوانندگان پروپاقرص خود ایفا می کرد، تصویری روشن از سیاست های فرهنگی گردانندگان این مجله و نشریات مشابه را تا امروز در اختیار ما قرار داده است. ■



چرا آن که می گوید، نمی تواند بنویسد؟



غزاله صدر منوچهری

دست و قلم و ورق چه چیزی دگرگون می شود که دیواری نامرئی، پیش نوشتن سربلند می کند؟ اگر نوسواد یا آن قدر خردسال نباشید که ماهیچه ها و غضروف های انگشتانتان به خوبی رشد نکرده باشند، رشدی که تا حدود هفت هشت سالگی کامل می شود، مشکل فیزیکی هم در کار نیست. یک نفس هم که حرف می زنید، پس چه می شود حین نوشتن؟ این پرسش ها ما را به تفاوت های بنیادین میان گفتار و نوشتار می کشاند؛ تفاوت های شناختی، اجتماعی و احساسی.

در گفتار، زبان سیال و بی واسطه است و بیشتر اوقات بی نیاز از بازبینی. حال آنکه نوشتن ساختار می طلبد، دقت می خواهد و از همه مهم تر، ماندگار است؛ یعنی هنگام نوشتن ذهن هم زمان درگیر انتخاب واژگان، رعایت دستور زبان، انتخاب ساختار جمله است و انسجام کلی متن را مدیریت می کند.

از سوی دیگر، نوشته، ثبت می شود و ماندگار است. همین جاست که ترس از نقد و داوری سربلند می کند. وقتی سخن می گوئیم، کسی نمی بیند که «صابون» در ذهن ما با «ص» است یا با «ث»، اما در نوشتن، تردیدهای این چنینی سر برمی آورند و ما را متوقف می کنند.

در شماره پیشین مجله کتابخوان، از چهره زبان فارسی و اهمیت یکدستی آن گفتیم. به جای خالی ناشران در تصمیم گیری در این باره اشاره کردیم و در نهایت، در جایگاه عضوی از جامعه نشر، همه را به پیروی از «دستور خط، مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی» فراخواندیم.

در این شماره، به یکی از چالش های بنیادین زبان می پردازیم: «نوشتن».

بارها با آدم هایی خوش سر و زبان روبه رو شده ایم که وقتی پای نوشتن به میان آمده - چه نامه ای اداری یا شخصی، چه یادداشتی روزانه یا دعوت نامه ای، تبریکی، تسلیتی برای دوست و همکار و همسایه - دچار چنان دستپاچگی و استیصالی شده اند که گویی قرار است رساله فلسفی سترگی بنویسند. احیاناً، شنیده اید داستان آن مرد را که نمی توانست از احساسات خود بنویسد و از فردی دست به قلم کمک گرفت تا برای معشوقش نامه بنویسد. نامه باز خورد خوبی از معشوق گرفت. پس از آن، سفارش دهی تکرار شد و این نامه نگاری ها ادامه یافت تا آنجا که میان آن معشوق و این نگارنده رابطه ای شکل گرفت.

مگر نه اینکه بناست نگارنده همان حرف هایی را روی کاغذ بیاورد که به راحتی به زبان می آورد؟ در مسیر

این تردیدها، گاه از ندانستن‌های املائی و دستور خطی و گاه از ناآشنایی با دستور زبان نوشتاری ناشی می‌شوند.

دایره واژگان محدود و گرت‌برداری‌های نامأنوس در نوشتار خیلی زودتر خودش را نشان می‌دهد.

خوشبختانه منابعی معتبر برای رفع این تردیدها تهیه و تنظیم شده و در دسترس است؛ از فرهنگ فارسی غلامحسین صدری افشار گرفته تا *غلط‌نویسیم ابوالحسن نجفی*، فرهنگ سخن حسن انوری، فرهنگ‌های (امروزه آنلین) عمید و معین و دهخدا، حتی فرهنگ *واژگان مترادف و متضاد* فرج‌الله خداپرستی. هر کدام از این منابع، می‌توانند شهامت نوشتن را تقویت کنند.

نکته دیگری که نباید از آن غافل شد، این است که استفاده از این منابع نیازمند دقت و شناخت کافی است؛ مثلاً فرهنگ *واژگان مترادف و متضاد* نمی‌تواند مرجع دستور خط باشد. همین‌طور عمید و معین و دهخدا نمی‌توانند ملاک دستور خط و جدا و پیوسته‌نویسی باشند.

با توجه به آنچه تا اینجا گفتیم، تصمیم گرفتیم منتخبی از منابع ویرایش و نگارش و ترجمه را معرفی کنیم. در این شماره، به سراغ یکی از مهم‌ترین منابع ویراستاری فارسی می‌رویم: *غلط‌نویسیم* اثر ابوالحسن نجفی. کتابی که خود داستان‌ها دارد و در میان اهل قلم بحث‌ها در انداخته است.



ابوالحسن نجفی، زبان‌شناس، مترجم و ویراستار نامدار ایرانی، در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در نجف متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در اصفهان گذراند و پس از اخذ دیپلم ادبیات برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. در بازگشت، با دو تن از دوستان خود انتشارات نیل را بنیان گذاشت و کار ویرایش کتاب‌ها را به عهده گرفت. در ادامه، به انتشارات فرانکلین پیوست.

او تا پایان عمر دست از ویراست و پیراست برنداشت و همواره، یکی از بهترین ویراستاران متن‌های فارسی با برگردانده شده از زبان فرانسوی بود.

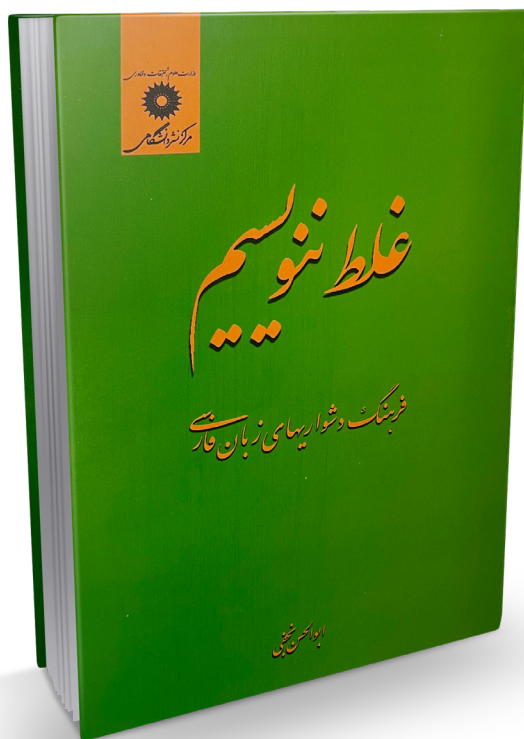
نجفی نخستین ویراستار در نشر ایران امروز بوده است؛ اما تلفیق دانش زبان‌شناسی با مهارت‌های ویرایش از او چهره‌ای ممتاز در تدوین معیارهای زبان علمی



نوشته، ثبت می‌شود
و ماندگار است. همین
جاست که ترس از نقد و
داوری سر بلند می‌کند.
وقتی سخن می‌گوییم،
کسی نمی‌بیند که
«صابون» در ذهن
ما با «ص» است یا با
«ث»، اما در نوشتن،
تردیدهای این‌چنینی
سر برمی‌آورند و ما
را متوقف می‌کنند.



گوناگونی روبه‌رو شد، نجفی از این نظرات بهره برد و خود بارها و بارها در آن تجدیدنظر کرد و مدخل‌هایی را از آن حذف یا به آن اضافه کرد؛ یعنی ایردها را پذیرفت، متوجه پویایی زبان بود و تحولات را می‌دید. حتی پیش از مرگ نیز ویراستی تازه از این کتاب در دست داشت که متأسفانه تاکنون منتشر نشده است. غلط‌نویسیم کتابی است که باید بارها خواند و همواره با آن سخن گفت، چراکه زبان همواره در حال دگرگونی است، اما این تحول نباید به انحطاط بینجامد. ■



ساخت. در میان آثار متعدد او کتاب‌هایی چون مبانی زبان‌شناسی، فرهنگ فارسی عامیانه، وزن شعر فارسی، اختیارات شاعری و طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی جایگاه ویژه‌ای دارند. اما مهم‌ترین اثر تألیفی او کتاب غلط‌نویسیم است؛ اثری که حاصل بیش از ۳۰ سال پژوهش میدانی است و تا به امروز منبعی برای ویراستاران، مترجمان و اهل ذوق و ادب شناخته می‌شود.

غلط‌نویسیم که در ابتدا با عنوان فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی، به مرکز نشر دانشگاهی ارائه شد، اما با پیشنهاد زیرکانه ماشالله پور جوادی این عنوان، به عنوان فرعی رانده و با نام کنونی‌اش راهی بازار کتاب شد؛ عنوانی که می‌توان گفت شرایط دیده‌شدن را برای آن فراهم کرد.

این کتاب با رویکردی تحلیلی-توصیفی نوشته شده و شامل غلط‌ها و ناپسندها در زبان فارسی است؛ یعنی فهرستی الفبایی از اشتباهات املایی، اشتباهات نحوی، اشتباهات بلاغی، آوایی، واژگانی دارد. نجفی در مقدمه، سه معیار را برای تعیین غلط در نگارش پیش رو می‌گذارد.

به تعبیر او «غلط چیزی است که خلاف قاعده باشد، در متون نوشتاری کهن به کار نرفته باشد، در زبان گفتار امروز هم به کار نرود و فقط در نوشتار امروزی دیده شده باشد».

بدین ترتیب، او برای نخستین بار در این کتاب «غلط» در نگارش را تعریف می‌کند.

کتاب در بدو انتشار در سال ۱۳۵۰ با نقد و نظرهای

خانه حاج بی بی

مریم زارعی

داستان نویسی



داره می آد دنبالمون.»
رایان با یک مشت لگو و ماشین کوچک و چند تا مداد رنگی آمد و همه را پرت کرد توی چمدان و بدو بدو رفت پیش بقیه بچه ها. رو کردم به حامد و پرسیدم: «زود نیست؟ علاف می شین تو فرودگاه.»

گفت: «نه، سر راه قراره بریم خونه خودمون؛ یعنی خونه قبلی. صاحب جدیدش رو تو تعزیه حاج بی بی دیدم. اومده بود سرسلامتی. بهش گفتم رو دیوار اون جا چند تا پوستر دارم، می شه بیام بردارم، اون هم گفت بیا که می خوام بکوبم خونه رو. می خوام برم پوستر مارادونا رو بردارم. کلی خاطره دارم با پوسترهام.»

رفتم مقابلش، آن طرف چمدان، نشستم و طوری که مامان و بقیه نشنوند، گفتم: «حامد، می تونی یه چیز دیگه هم برداری از خونه؟»

– گیرم برداشتم. چطوری برسونم دست؟ چی هست اصلاً؟

– لازم نیست برسونی دستم، بنداز تو بیابون. سرم را جلو بردم و صدایم را آوردم پایین و گفتم: «یه طلسمه. حاج بی بی روزهای آخر بهم گفت یه طلسم گرفته بوده برای مامان.»

حامد ابرو بالا انداخت، من سر تکان دادم ادامه دادم: «برو برش دار از تو خونه زندگی مردم. یه جایی تو بیابون زیر خاک کن، یا بنداز تو آب روون.»

تا مامان سر می چرخاند، یکی از بچه ها می رفت سراغ یخچال، یک مشت حلوا می چپاند توی لپش و می دوید تو اتاق پیش بقیه. حلوا بود که همین طور می ریخت کف اتاق و هال. بدترش اینکه حلوا می چسبید کف پایشان. همه جای خانه نوچ شده بود؛ حتی صفحه گوشی و تبلتشان هم نوچ بود.

مجبور بودم هی جارو بکشم که خانه تمیز بماند. خاک جاروبرقی به سرفه ام انداخت. کاش این سرفه امان می داد کمی هم زندگی کنم.

جارو را خاموش کردم و نشستم روی صندلی کنار آشپزخانه که نفسم بالا بیاید. حامد بلند شد و عکس مادر بزرگ و شمع های سیاه کنارش را خواباند روی میز تا پرده و والان را کنار بزند. هوا ریخت توی اتاق. مشعل پالایشگاه از همان جا که نشسته بودم دیده می شد، هر چند خیلی دور بود. مشعل هر آنچه در دایره دید باشد، کج و معوج می کند. بچه که بودم مشعل نزدیک تر بود و این اعوجاج بیشتر. حالا انگار مشعل آن قدر دور است که زورش نمی رسد دنیا را کج و معوج کند.

حامد پنجره را که باز کرد، رفت توی اتاق و چمدانش را کشید بیرون. چمدان را خواباند روی زمین و نشست کنارش و داد زد: «رایان بابا... بیار اسباب بازی هات رو بچین کف چمدون. هرچی که می خوای با خودت بیاری، بیار. بدو، باید ساک رو جمع کنیم، کم کم بریم. دایی

—اگر طلاست که برم بردارم، وگرنه ولش کن.
گفتم: «حامد! حاج بی بی من رو قسم داد که برم اون رو بردارم. به من هم اجازه نمی دن برم تو اون خونه. الان که مالک جدید به تو اجازه داده، آقایی کن و برو برش دار.»
—خب، حالا کجای خونه هست؟

گفتم «بذار بکشم برات» و بلند شدم دنبال کاغذ. روی میز، کنار قاب عکس حاج بی بی و شمع ها، یک دسته اعلامیه روی هم تلنبار شده بود. اعلامیه ها را برداشتم و گفتم: «چه خوب شد که عکس رو برگردوندی حامد. تمام زندگی مون حاج بی بی داشت نگاهمون می کرد و ما نفهمیدیم باید براش کاری انجام بدیم، از مون عصبانیه یا فقط داره نگاهمون می کنه. حتی بعد مرگش هم از توی همین عکس داره نگاهمون می کنه. همین چند دقیقه که عکس رو برگردوندی، زندگی سبک شد انگار.»
اعلامیه ها را گذاشتم کف چمدان و پشت به مامان و گیتی و انسیه که داشتند آشپزخانه را مرتب می کردند، نشستم روی زمین. مدادرنگی قرمز رایان را از کف چمدان برداشتم. یک مستطیل کشیدم و گفتم: «فرض کن این خونه.»

حامد پرسید: «از کدوم جهت؟»
«فرض کن چرخ های چمدون دریاست، این هم خونه ما و...» این را که گفتم، حرفم را قطع کرد و گفت: «خونه قبلی ما. تازه خونه ما هم نه، خونه قبلی حاج بی بی.»
—چقدر تو حرف می زنی، گوش بده تا مامان و بقیه نفهمیدن.

ماشین کوچک رایان را برداشتم و گذاشتم سمت چپ کاغذ و گفتم: «فرض کن این تاکسی بابا...» بعد، یک

دایره کشیدم و ادامه دادم: «این چاه ورودی حیاط. همون که می گفتیم چون سمت پالایشگاه، حتماً نفت داره. از این چاه دوازده قدم می ری جلو.»
—به کدوم طرف؟

دندان هایم کلید شد و هیسسی از میان شان راه باز کرد، گفتم: «دوازده تا موزاییک پشت به قبله، پشت به دریا، پشت به این چرخ های چمدان، پشت به مشعل پالایشگاه. فهمیدی؟»

حامد زد به خنده و گفت: «خب خب نفهمیدم باو... دوازده قدم، بعدش؟»

—دوازده قدم بری می رسی به موزاییکی که ریشه درخت کهور تر کونده، زده بالا.

—تقریباً می شه کنار حوض. خب، یه راست می گفتی کنار حوض دیگه؟

«حامد! من دارم همون جور که حاج بی بی گفت آدرس می دم. حالا حوض.» این را که گفتم، مامان یک کیسه لواشک خانگی داد دست حامد و همین طور که برمی گشت به سمت آشپزخانه گفت: «حوض خونه رو یادته حامد؟ دسته جمعی می رفتن توش فرش می نداختن به هوای اینکه کشتیه...»

حامد لواشک ها را چپاند توی در چمدان و گفت: «کشتی نبود که مامان، نفتکش بود.»

رو کرد به من و ادامه داد: «شیر آب هم می شد اسکله. شلنگ آب رو وصل می کردم به شیر و صبر می کردم برای لودینگ نفتکش.»

روی کاغذ دوازده تا مربع کشیدم و لگوی زرد رایان را گذاشتم روی مربع هفتم و گفتم: «اگر لود نفتکش

تموم شد، گوش بده. فرض کن اون موزاییکی که گفتم این لگوئه. ده تا از اون موزاییکی که گفتم، پنج تا دیگه می‌شمی به سمت باغچه، می‌رسی تقریباً به جایی که بند رخت بود.»

حامد گفت: «از کجا معلوم بند رخت هنوز باشه. چه آدرس‌هایی می‌دی شما.»

صدای مامان از جلو فریزر آمد که می‌گفت: «چقدر لباس شستم. چقدر لباس پهن کردم رو اون بند رخت. اون مدتی که باباتون راننده پالایشگاه بود، بو می‌داد، بوی نفت. لباس‌های باباتون رو از لباس‌های شما جدا می‌شستم. یه بار که با هم شستم، تن گیتی زخم شد. همین حاج بی‌بی چقدر اذیتم می‌کرد. می‌گفت بچه‌ها رو لوس می‌کنی. به بهونه اینکه تو خونه‌اش زندگی می‌کردم، هرچی می‌خواست به خودم و بچه‌ها می‌گفت. هر وقت هم که دلش می‌خواست، می‌گفت جمع کنین از خونه‌ام برید. باباتون هم که فقط بلد بود بگه صبوری کن اعظم. صبوری کن. جلو مادرم فقط صبوری کن. از روز اولی که نشستم تو تاکسیش و عاشقم شد، فقط گفت صبوری کن. هنوزم می‌گه صبوری کن. گفت خونه می‌خرم برات. هیچی نشد، هنوزم همون پخیه که روز اول بود، یه آدم یه لاقبا با یه تاکسی تو خونه مادرش. فقط خونه مادرش عوض شده این وسط. اون هم صدقه سر آسم مادرش بود که تحمل دود نداشت و باید می‌امدیم جای دورتر از پالایشگاه. راستی حامد جان، قبل از اینکه بری با بابات حرف بزن تاکسی رو بده اجاره. از پس خرج خونه بر نمی‌آم. نوه دارم، داماد دارم، عروس دارم. زشته. می‌آن و می‌رن، چیزی ندارم بذارم پیششون.»

حامد که نگاهش را از مامان برداشت، گفت: «یه موزاییکه که لقه» پنج تا مربع سمت راست کشیدم. یک ضربدر بزرگ روی مربع آخری زدم.

«طلسم زیر اونه. حاج بی‌بی گفت دعانویس گفته دعا رو جایی که عروست زیاد وایمیسته چال کن که بذاره بره. برو برش دار حامد از تو خونه زندگی مردم.»

حامد گفت: «چشم خواهر من، چشم.»
رایان آمد دست دراز کرد که لگو زرد را بردارد کاغذ را دید و برداشت داد دستم و گفت: «برام پیشی بکش.»
حامد گفت: «خواهش می‌آد بهونه می‌گیره. بکش براش.»

کنار صفحه یک استوانه بزرگ و یک گربه کشیدم. حامد گفت: «گربه‌ها یادته؟ همون که بابا می‌گفت پرشین اصله؟»
سرتکان دادم.

«آفرین! دقیقاً همین جا می‌نشست. زیر تانکر نفت. جاش رو درست کشیدی.»

مامان از کنار سماور بود، همان‌طور که داشت استکان‌های چای را می‌گذاشت توی سینی، گفت: «همون رو هم به شما ندید، برد فروخت باباتون.»

فرید از اتاق پرید بیرون و هم‌زمان با حامد فریادشان رفت هوا که «چی؟»، «فروخت؟»، «به کی؟» اما مامان با خونسردی ادامه داد: «مگه نمی‌گی می‌گفت پرشین اصل بود، خب فروختش دیگه. به شماها گفت گم شده.»

فرید گفت: «ای شیمای بدبخت، چقدر تو براش گریه کردی.» گربه و استوانه روی کاغذ را خط خطی کردم. به رایان گفتم: «به جای گربه برات چی بکشم عمه؟»

تو بغلم خواب رفته بود. مامان سینی چای را گرفت جلو حامد و گفت: «سلمونی گروه اون جا. کاش می بردی سلمونی بچه رو.»

انسیه رفت و از اتاق حاج بی بی قیچی ابروی قدیمی او را آورد و گفت: «بذار من براش کوتاه کنم.» همان طور که رایان توی بغلم خواب بود، انسی موهایش را خرچ و خرچ کوتاه کرد. کاغذ کف چمدان را برداشت و موی رایان را هلال هلال ریخت روی کاغذ. تمام که شد، مادر کاغذ را برداشت موها را ریخت کف دستش، لیوان چایش را گذاشت روی کاغذ و و برد با انگشتش فرو کردشان زیر خاک تازه گلدان.

فرید که چمدان حامد را بلند کرد و روی زمین کشید تا ببرد، مادر داد زد: «کفش هاتون رواز دم در جمع کنید بچه ها. بره زیر چرخ چمدون، هم چمدون خراب می شه، هم کفش هاتون.»

بچه ها سرشان را از روی تبلت بلند نکردند. گیتی از آشپزخانه بیرون دوید و کفش ها را چید روی جاکفشی. بابا گیج و خواب آلود آینه قرآن به دست از اتاقش آمد بیرون و قرآن گرفت روی سر حامد و رایان. فرید چمدان را از پله ها برد پایین.

از پنجره که نگاه کردم، ماشین حامد رفته بود و یک لکه آب افتاده بود روی آسفالت. مادر داشت با گوشه مینارش اشک هایش را خشک می کرد.

حامد که رفت، انسیه و گیتی هم بچه هایشان را برداشتند و رفتند. هیاهوی خانه خوابید. سرم درد می کرد. گوشی را گذاشتم روی حالت پرواز و خوابیدم. بیدار که شدم، دیدم حامد ویس فرستاده. صدای رایان بود که می گفت: «سلام عمه شیم! ما رسیدیم.»

برای حامد نوشتم: «پرواز راحت بود؟ رایان اذیت نشد تو پرواز؟ خودت و خانمت خوبین؟» ویس فرستاد: «آره! رسیدیم. پرواز که تأخیر نداشت. رایان چون تو خونه خوابیده بود، تمام طول پرواز نشست و به بیرون نگاه کرد.» بعد انگار چیزی یادش آمده باشد گفت: «راستی شیم! رفتم پوستر رو برداشتم. الان چشم دوختم تو چشم های مارادونا. اون طلسم رو که گفتمی هم پیدا کردم. با کلی سختی پیدا کردم. کاش اون کاغذ رو برمی داشتم. همین جوری از رو حافظه رفتم جلو. تو هم که گوشیت در دسترس نبود. همه اش یه تیکه چرم بود. آب روون که توی مسیر فرودگاه پیدا نکردم. رایان دستشویی داشت وسط راه یه جا نگه داشتیم. همون جا دیدم لوله نفت داره نشستی می ده تو بیابون. طلسم رو انداختم تو نفت. نفت هم روونه دیگه. قبوله دیگه شیم! روح حاج بی بی راحت شد الان؟» گوشی را گذاشتم و بلند شدم تا چای بریزم. اعلامیه از طرف چاپ شده اش روی کابینت بود. خرده موهای قهوه ای چسبیده بود به کاغذ. انگار موهای رایان باریده باشد روی حروف اعلامیه. رداستان چای افتاده بود دور دایره ای که به جای چاه کشیده بودم. روی گلی که به جای عکس حاج بی بی چاپ شده بود، رد خط خطی بود، خط خطی هایی کمی بزرگ تر از نقش یک گربه. ■

هفت خواهران نفتی پای میز مذاکره

کوتاه زمانی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مذاکره درباره نفت ایران آغاز شد. این بار، دولت آمریکا سر رشته امور را در دست گرفت و قرار شد کنسرسیومی از شرکت های نفتی آمریکایی و اروپایی اداره صنعت نفت ایران را در دست بگیرند. سرانجام، ۹ شهریور ۱۳۳۳ قرارداد فروش نفت و گاز و روش اداره عملیات آن، مشهور به قرارداد کنسرسیوم، در ۵۱ ماده و ۲ ضمیمه امضا شد. علی امینی نماینده دولت ایران بود و هوارد پیچ، رئیس نمایندگی کنسرسیوم نفت، طبق قرارداد، ۴۰ درصد سهام در اختیار شرکت نفت انگلیس - ایران (که چندی بعد به بریتیش پترولیوم تغییر نام داد) قرار گرفت؛ ۴۰ درصد هم سهم شرکت های آمریکایی شد، ۱۴ درصد سهم شرکت شل و ۶ درصد سهم شرکت نفت فرانسه. پس از امضای قرارداد کنسرسیوم، دو شرکت در ایران تأسیس شد که به شرکت های عامل هم شهره اند: شرکت عامل «اکتشاف و تولید» و شرکت عامل «تصفیه نفت خام». این شرکت ها مسئولیت اکتشاف، استخراج، تولید و فروش نفت ایران را بر عهده داشتند. شرکتی نیز با نام «خدمات نفت ایران» ایجاد کردند که تأمین خدمات مهندسی و ماشین آلات و ابزارهای مختلف و استخدام نیروهای غیرایرانی و... را انجام می داد. مسئولیت امور غیرصنعتی (بهداشت، درمان، مسکن، آموزش و...) نیز بر عهده شرکت ملی نفت قرار گرفت. شرکت های عامل به نمایندگی از اعضای کنسرسیوم، عملیات اجرایی در حوزه قرارداد را بر عهده داشتند و هر ساله گزارش جامعی از فعالیت در حوزه قرارداد (اکتشاف، بهره برداری، پالایش، تولید، صادرات و...) را به دولت ایران و دفتر کنسرسیوم ارائه می دادند.



علی امینی در حال
امضای قرارداد
کنسرسیوم



برای تهیه این کتاب‌ها با ۲۰ درصد تخفیف می‌توانید با شماره تلفن ۰۲۱۶۶۴۰۴۱۱۰ تماس بگیرید یا با شماره ۰۹۱۹۴۶۷۰۰۶۹ روی تلگرام یا واتس‌آپ در ارتباط باشید.

همچنین می‌توانید این کتاب‌ها را از سایت <https://chapakhsh.com>

خریداری کنید